

۹۳/۸/۴

• دریافت

۹۴/۳/۱۸

• تأیید

بازخوانی قاعده بلاغی «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر»

نصراله شاملی*

مرضیه قربان خانی**

چکیده

یکی از مهم‌ترین قاعده‌های بلاغت عربی، قاعده‌ای است که از آن با عنوان «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر» یاد می‌شود. بر پایه این قاعده، چنانچه واژه‌ای در یک جمله از مکان «ب» به مکان «الف» نقل داده شود، در سیاق حصر قرار گرفته و به اصطلاح، «مقصود علیه» به‌شمار می‌آید. این قاعده بلاغی در دانش‌هایی چون تفسیر، فقه و کلام کاربرد دارد و نیز نقش مهمی در شکل‌گیری فهم خواننده از متن ایفا می‌کند. وجود این قاعده بلاغی گاه این تصور را به ذهن مخاطب القا می‌کند که هر گاه کلمه‌ای که در رتبه «ب» جای داشته باشد، به جایی پیشتر از جایگاه خود آورده شود، می‌توان بی‌درنگ معنی حصر از آن برداشت کرد؛ اما آیا به‌راستی چنین است؟ چرا که این روش قصر روشی مبتنی بر ذوق و وجود قراین کلام بوده و نیز با سبک و سیاق کلام در ارتباط است؛ زیرا گاهی ممکن است ضرورت شعری یا حفظ موسیقی لفظی کلام، موجب تقدیم شود؛ بنابراین با در نظر گرفتن جایگاه قاعده یادشده در علوم اسلامی و تأثیر آن بر فهم درست از متن، شایسته است مطالعه دقیق‌تری درباره مفاد و شرایط به‌کارگیری آن صورت گیرد. این مقاله برآن است تا با روش وصفی-تحلیلی میزان اعتبار و صدق این قاعده را در امهات کتب نحو و بلاغت و تفسیر، مانند الکتاب، معنی اللیب، مفتاح العلوم، الإیضاح، الکشاف و ... بررسی کرده، شرایط به‌کارگیری آن را از دید منطق زبانی مطالعه کند. به‌نظر می‌رسد بر خلاف رویکرد قالب به قاعده تقدیم و با وجود کاربرد آن در علوم اسلامی، این قاعده در رساندن معنی حصر کلیت ندارد و نمی‌توان از آن به‌طور مطلق استفاده کرد.

واژگان کلیدی:

بلاغت، تقدیم، تأخیر، حصر، اختصاص، اهتمام.

* استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده زبان‌های خارجه دانشگاه اصفهان.

shameli3232@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشکده زبان‌های خارجه دانشگاه اصفهان.

مقدمه

«تقدیم» یکی از مهم‌ترین ابزارهای زبانی در بلاغت عربی به‌شمار می‌آید. بلاغت پژوهان مسلمان برآنند که مقدم داشتن برخی از واژه‌های یک جمله بر یکدیگر، مفهوم ویژه‌ای را به‌وجود می‌آورد و آن، مفهوم حصر یا به تعبیر برخی، مفهوم تخصیص است. برای نمونه، چنانچه کسی به ما بگوید: «الله خلقکم»، این جمله با توجه به این موضوع که آفرینش خاص خداوند است، بدین معنی تخصیص خواهد بود؛ نیز در جملاتی که مسندالیه آن بر خبر فعلی مقدم می‌شود، اگر قبل از مسندالیه حرف نفی بیاید، این‌گونه جملات نیز قصر و تخصیص می‌کند، مانند: «ما أنا کفیتُ مهممک» بدین معنی که تنها او کار ما را بر عهده نگرفته و کس دیگری در این امر با او همراهی نکرده است. بر اساس آموزه‌های بلاغت عربی، این معنی از تقدیم «أنا» بر «کفیت» در اسلوب نفی به‌دست می‌آید. بر پایه دیدگاه بلاغت‌پژوهان به عنصر زبانی تقدیم، رفته‌رفته قاعده‌ای شکل گرفت که ما آن را «قاعده تقدیم» نام‌گذاری می‌کنیم. این قاعده در کتاب‌های متأخران گاه بدین شکل دیده شده است: «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر/التخصیص».

قاعده تقدیم نقش برجسته‌ای در تفسیر متن و فهم آن ایفا می‌کند و جایگاه مهمی نیز در دانش‌های گوناگون اسلامی چون کلام، فقه، حدیث و تفسیر دارد. از نمونه‌های کاربرد آن در دانش کلام می‌توان به استدلال زمخشری بر نفی امکان رؤیت خداوند در روز قیامت اشاره کرد. وی که از متکلمان معتزلی به‌شمار می‌آید در تفسیر آیه: [إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ] (قیامت، ۷۵: ۲۳) که یکی از آیات مورد نزاع میان اشاعره و معتزله است برای اثبات اینکه باید «نظر» را به معنایی غیر از معنی ظاهری آن تأویل کنیم، چنین می‌گوید: «تنظر إلى ربها خاصة لا تنظر إلى غيره، وهذا معنى تقدیم المفعول... ومعلوم أنهم ينظرون إلى أشياء لا يحيط بها الحصر ولا تدخل تحت العدد في محشر يجتمع فيه الخلائق كلها، فإن المؤمنين نظارة ذلك اليوم لأنهم الآمنون الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون، فاخصاصه بنظرهم إليه لو كان منظوراً إليه محال، فوجب حملُه على معنى يصح معه

الاختصاص» (زمخشری، بی تا/ ۴: ۶۶۳).

برای کاربرد حدیثی آن، سخنی را از علامهٔ مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ هـ) نقل می‌کنیم. وی پس از ذکر آیه: [إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ] (رعد، ۱۳: ۷) به نقل از ابن عباس می‌گوید: «لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله يده على صدره وقال: أنا المنذر، وأوماً بيده إلى منكب علي بن أبي طالب 3 فقال: أنت الهادي، يا علي! بك يهتدي المهتدون بعدى...»؛ سپس از تقدیم «بک» بر «یهتدی» چنین استفاده می‌کند: «تقدیم الظرف فی قوله "بک يهتدي المهتدون" الدال على الحصر أيضاً وكذا أمثاله من الألفاظ السابقة وبهذه الأخبار يظهر أن حديث "أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم" (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۵، ۴۰۷).

در این میان، مفسران بیشترین استفاده را از این قاعده می‌کنند؛ چه با جست‌وجویی ساده می‌توان نمونه‌های متعددی از کاربرد آن را در کتاب‌های تفسیری یافت؛ برای نمونه، فخر رازی (۵۴۴-۶۰۶ هـ) در *مفاتیح الغیب* چنین می‌گوید: «إن ظاهر قوله: [إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ] [الأنفال، ۸: ۳۶] یفید أنه لا يكون حشرهم إلا إلى جهنم، لأن تقدیم الخبر یفید الحصر» (رازی، ۱۴۲۱: ۱۵، ۱۲۹).
رابطهٔ تقدیم با حصر در آثار سنتی بلاغت عربی همیشه مورد بحث و گفت‌وگو بوده است. زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ هـ) در *الکشاف*، سکاکی (۵۵۵-۶۲۶ هـ) در *مفتاح العلوم*، ابوحیان اندلسی (۶۵۴-۷۴۵ هـ) در *البحر المحیط*، خطیب قزوینی (۶۶۶-۷۳۹ هـ) در *الإيضاح*، و سعدالدین تفتازانی (۷۱۲-۷۹۳ هـ) در *المطول و مختصر المعانی* از برجسته‌ترین دانشمندانی هستند که در این باره نوشته‌اند؛ هرچند، برخی از ایشان دلالت تقدیم بر حصر را پذیرفته و برخی دیگر آن را انکار کرده‌اند.
اکنون، با توجه به اهمیت قاعدهٔ تقدیم و جایگاه مهم آن در تفسیر و فهم متن،

۱. این حدیث در منابع عامه نیز تضعیف شده است: «حدثنا أحمد بن عمر، قال: حدثنا عبد بن أحمد، قال: حدثنا علي بن عمر، قال: حدثنا القاضي أحمد بن كامل، قال: حدثنا عبدالله بن روح، قال: حدثنا سلام بن سليم، قال: حدثنا الحارث بن غصين، عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وسلم: "أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم". قال أبو عمر: هذا إسناد لا تقوم به حجة؛ لأن الحارث بن غصين: مجهول» (قرطبی، ۱۴۲۴ هـ/ ۲: ۱۸۳).

و نیز اختلافی که میان بلاغت‌پژوهان در مورد پذیرش و انکار آن دیده می‌شود، بررسی هرچه دقیق‌تر آن لازم به نظر می‌رسد. این مقاله در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

- ۱- رابطه «تقدیم» یکی از ارکان جمله به ویژه مسندالیه در اسلوب نفی با مفهوم «حصر» چگونه است؟
- ۲- با فرض دلالت تقدیم بر حصر، آیا می‌توان به‌طور عام و مطلق چنین مفهومی را برداشت کرد؟

تا جایی که نگارندگان آگاهی دارند، تا کنون مقاله‌ای با این رویکرد نگاشته نشده است. در نگارش این مقاله از مهم‌ترین کتاب‌های بلاغی چون *مفتاح‌العلوم سکاکی*، *الإيضاح خطیب قزوینی*، و *مختصر المعانی سعدالدین تفتازانی* استفاده شده است. از آنجا که نگارش این تحقیق تا اندازه‌ای نیازمند بررسی‌های آماری بود، از نرم‌افزارهایی چون *المکتبۃ الشاملة* و *جامع التفاسیر* نیز در آماده‌سازی آن استفاده شد.

چنانکه خواهد آمد، این قاعده با واژه‌های متفاوتی نقل شده است که می‌تواند نقش کلیدی در بازخوانی آن ایفا کند؛ از این رو، برای پاسخ دادن به دو پرسش یادشده، ابتدا به متن آن نگاهی می‌اندازیم و سپس مفاد آن را بررسی خواهیم کرد.

۱- بررسی متن قاعده «تقدیم ما حقه التأخیر»

همان‌طور که گفته شد، متن قاعده «تقدیم ما حقه التأخیر...» با این ترتیب خاص واژگان بیشتر در نوشته‌های معاصر دیده می‌شود. در میان کتاب‌های کلاسیک نگاشته شده در حوزه زبان و ادبیات عربی شاید کهن‌ترین متنی که این قاعده را با واژگان یادشده ذکر کرده، سعدالدین تفتازانی است. وی در شرح کلام خطیب قزوینی در باب روش‌های قصر می‌گوید: «(ومنها التقدیم) أی تقدیم ما حقه التأخیر، کتقدیم الخبر علی المبتدأ أو المعمولات علی الفعل، (کقولک فی قصره) أی قصر الموصوف (تمیمیُّ أنا)...» (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۱۴)؛ البته، گاه به‌جای عبارت

«حقه» از «رتبته» استفاده شد است؛ مثلاً جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ هـ) در *الاتقان* چنین می‌گوید: «الثامن [من طرق الحصر] تقدیم المسند. ذکر ابن الأثیر وابن النفیس و غیرهما أن تقدیم الخبر علی المبتدأ یفید الإختصاص، وردّه صاحب الفلک الدائر بأنه لم یقل به أحد، وهو ممنوع، فقد صرح السکاکی و غیره بأن تقدیم ما رتبته التأخیر یفیده، ومثله بنحو: "تمیمی أنا"» (سیوطی، بی تا/ ۴: ۱۵۷۴).

آنچه در سخنان بلاغت‌پژوهان قدیم به چشم می‌خورد، بیشتر مفهوم قاعده یاد شده است؛ یعنی می‌توان با توجه به برداشت ایشان از تقدیم واژگان بر یکدیگر، قاعده «تقدیم» را به دست آورد. برای نمونه، زمخشری در تفسیر این سخن خداوند: [فَبِهَدَاهُمْ أَفْتَدِهِ] (انعام، ۶: ۹۰) می‌گوید: «فاختص هداهم بالافتداء، ولا تقتد إلا بهم، وهذا معنى تقدیم المفعول» (زمخشری، بی تا ۲: ۴۲) و در تفسیر آیه: [وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ] (اعراف، ۷: ۱۷۷) می‌نویسد: «وتقدیم المفعول به للاختصاص، كأنه قيل: وخصوا أنفسهم بالظلم لم يتعدّها إلى غيرها» (همان، ۱۶۸). با نگرستن به این دو عبارت و عبارتهای مشابه دیگر دو نکته برداشت می‌شود:

- ۱- جایگاه مفعول پس از فعل و فاعل است، پس تقدیم مفعول بر آن دو برابر است با «تقدیم ما حقه التأخیر»؛
- ۲- چنین تقدیمی به معنی اثبات حکم برای مفعول مذکور و نفی آن از غیر است و این همان مفهوم حصر است. در پایان، با ترکیب این دو مورد با هم این قاعده به دست می‌آید: «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر».

چیزی که در این بخش بدان خواهیم پرداخت، بررسی الفاظ و عبارتهای مختلفی است که در شرح مفهوم برآمده از «تقدیم» استفاده شده است. اهمیت این کار در بخش آینده آشکار خواهد شد. این الفاظ را می‌توان در سه دسته کلی تقسیم کرد:

الف: اختصاص یا تخصیص: بیشتر بلاغت‌پژوهان در توضیح مفهوم بلاغی تقدیم از این دو واژه استفاده می‌کنند. از این دسته می‌توان به سکاکی در *مفتاح العلوم* اشاره کرد. وی تقدیم را مفید «اختصاص» می‌داند: «وكذا قوله: [يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُون] [العنكبوت، ۲۶: ۵۹]. أصله: فإن لم يتأت أن تخلصوا العبادة لى فى أرضٍ فإيَّايَ فى غيرها اعبدوا. "فاعبدون" أى:

"فأخلصوها لي في غيرها"، فحذف الشرط وعود عنه تقديم المفعول مع إرادة الاختصاص بالتقديم» (سكاكي، ۱۴۰۷: ۲۷۹).

خطیب قزوینی نیز در *الإيضاح* از واژه «تخصیص» استفاده کرده است: «والتخصیصُ فی غالب الأمر لازمٌ للتقديم» (قزوینی، ۱۹۹۸: ۱۱۱). با توجه به این سخنان، می توان قاعده تقدیم را این گونه نوشت: «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الاختصاص / التخصیص».

ب: قصر یا حصر: تنها برخی از بلاغت پژوهان از این دو واژه در بیان معنی تقدیم استفاده می کنند. از ایشان می توان به سکاکی در *مفتاح العلوم* اشاره کرد: «ورابعها [أی: الرابع من طرق القصر الأربعة] التقديم كما تقول في قصر الموصوف على الصفة: "تميميُّ أنا" قصر أفراد لمن يرددك بين قيس وتميم، أو قصر قلب لمن ينفیک عن تميم ويلحقك بقيس» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۹۲). بر پایه سخن ایشان می توان قاعده تقدیم را چنین نوشت: «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر»: البته چنانکه خواهد آمد، مقصود بلاغت پژوهانی که از واژه های «تخصیص» و «اختصاص» استفاده می کنند، نیز غالباً همان «حصر» است؛ از این رو، تفاوتی میان این دو متن مختلف از قاعده تقدیم دیده نمی شود و در واقع مراد از قصر تخصیص چیزی به چیز دیگر است که معمولاً بین دو کلمه صورت می گیرد (مطلوب، ۲۰۰۷: ۵۵۹).

ج: اهتمام: افزون بر دو مفهوم «حصر» و «اختصاص»، از مفهوم سومی نیز در تفسیر معنی برآمده از تقدیم یاد می شود و آن «اهتمام» است. اهتمام در سخنان بلاغت پژوهان گاه مفهومی است که افزون بر معنی حصر / اختصاص فهمیده می شود و گاه یگانه مفهومی است که از تقدیم یک واژه به دست می آید. به دیگر سخن، تقدیم یا به قصد رساندن دو مفهوم «حصر / اختصاص» و «اهتمام» با هم است یا تنها به قصد برداشت معنی «اهتمام»، نه «حصر». همان گونه که از عنوان واضح است، مراد از عنایت و اهتمام این است که گوینده گاه در هنگام بیان کلام خود، نظم اصلی کلام را رعایت نکرده و آنچه را که در نظر وی از اهمیت بیشتری برخوردار است بر دیگر اجزای کلام مقدم می کند؛ برای نمونه، خطیب قزوینی در

الإيضاح چنین گفته است: «وكذلك يذهب في قوله تعالى: [وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ] [البقرة، ۲: ۴] إلى أنه تعريضٌ بأن الآخرة التي عليها أهل الكتاب ليست بالآخرة، وإيقانهم بمثلها ليس من الإيقان بالتي هي الآخرة عند الله في شيء، أي بالآخرة يوقنون لا غيرها كأهل الكتاب. ويفاد التقديم في جميع ذلك وراء التخصيص اهتماماً بشأن المقدم» (قزوینی، ۱۹۹۸: ۱۱۳). دیده می‌شود که وی در کنار اختصاص، مفهوم اهتمام را نیز از تقديم «بالآخرة» بر «یوقنون» برداشت می‌کند. قاضی بیضاوی (۵۷۲-۶۴۲ هـ) نیز در تفسیر خود أنوار التنزیل وأسرار التأویل غرض از تقديم «إیاک» بر «نعبد» را چنین توضیح می‌دهد: «وقدم المفعول للتعظيم والاهتمام به والدلالة على الحصر ولذلك قال ابن عباس رضى الله عنهما: معناه نعبدک ولا نعبد غیرک» (بیضاوی، ۱۴۱۸/۱: ۲۹).

بر خلاف ایشان، ابوحيان اندلسی از کسانی است که دلالت تقديم بر حصر یا اختصاص را نمی‌پذیرد و کاربرد این ابزار زبانی را تنها برای رساندن مفهوم اهتمام می‌داند. وی پس از نقل کلام زمخشری در تفسیر آیه: [وَلَيْنُ مَّتْمٌ أَوْ قُتِلْتُمْ لِأَيِّ اللَّهِ تُحْشَرُونَ] (آل عمران، ۳: ۱۲۸) می‌گوید: «فكأن المعنى عنده [أى: الزمخشرى]: فإلى الله لا غيره تحشرون. وهو عندنا لا يدل بالوضع على ذلك، وإنما يدل التقديم على الاعتناء بالشىء والاهتمام بذكره» (ابوحيان، ۱۴۲۲/۳: ۱۰۳)، حال آنکه بر خلاف نظر ابوحيان، این تقديم همواره برای صرف اهتمام و اعتنا نیست بلکه در بسیاری از موارد مفید تخصیص است.

به هر روی، با نگرستن به این سخنان، می‌توانیم قاعده تقديم را چنین بنویسیم: «تقديم ما حقه التأخير يفيد الاهتمام». اکنون، با دست یافتن به سه متن مختلف از قاعده تقديم، پرسشی به ذهن می‌رسد: آیا تفاوتی میان «حصر/ قصر»، «اختصاص/ تخصیص» و «اهتمام» وجود دارد یا این واژه‌ها مفهومی یکسان در بر دارند؟ بدین پرسش در بخش آینده پاسخ خواهیم داد.

۲- بررسی مفاد قاعده «تقديم ما حقه التأخير»

پس از مطالعه متن قاعده تقديم، گاه آن رسیده است که معنی یا به اصطلاح، مفاد این

قاعده را بررسی کنیم. در این بخش، به ترتیب با سه پرسش مهم روبه‌رو هستیم:

- از آنجا که متن قاعده تقدیم با هر سه کلمه «حصر»، «تخصیص» و «اهتمام» تنظیم شده است، تقدیم واژه‌ای بر واژه دیگر دقیقاً کدام یک از مفاهیم یادشده را ایجاد می‌کند؟ آیا میان این سه کلمه تفاوتی وجود دارد یا همه آنها یک مفهوم را می‌رسانند؟

- آیا می‌توان یک حکم عمومی درباره قاعده تقدیم مطرح کرد؛ بدین معنی که آیا تقدیم هر نوع کلمه‌ای، فعل باشد یا اسم یا حرف، می‌تواند معنی حصر را برساند؟

- آیا می‌توان از قاعده تقدیم مفهومی مطلق برداشت کرد؛ بدین معنی که هرگاه کلمه‌ای بر کلمه دیگر مقدم شود، معنی حصر از آن برداشت می‌شود؟ اکنون، به ترتیب به پرسش‌های یادشده پاسخ خواهیم داد.

۲-۱- «تقدیم» و مفهوم آن در بلاغت عربی

اساسی‌ترین پرسشی که باید برای بررسی قاعده تقدیم بدان پاسخ داد، این است که تقدیم در اصل چه مفهومی را ایجاد می‌کند؟ آیا اساساً تقدیم یک لفظ بر الفاظ دیگر می‌تواند معنی حصر را به وجود آورد یا نه؟ اگر پاسخ به این سؤال منفی باشد، دیگر جای هیچ بحثی درباره دیگر جزئیات باقی نمی‌ماند. تلاش می‌کنیم در دو قسمت به بررسی این مسائل بپردازیم.

۲-۱-۱- رابطه «حصر»، «اختصاص» و «اهتمام» با یکدیگر

دیده شد که از تقدیم در بلاغت عربی مفاهیمی چون حصر، اختصاص، و اهتمام برداشت می‌شود و این سه، گاه در کنار هم و گاه به جای هم به کار می‌روند؛ از این رو، پیش از پرداختن به این موضوع که آیا تقدیم بر حصر دلالت دارد یا نه، می‌بایست رابطه مفاهیم یادشده را با هم روشن کنیم.

آشکار است که «اهتمام» و «حصر» دو مفهوم جدا از هم دارند و دو معنی گوناگون را می‌رسانند. اهتمام در باب تقدیم، چنانکه خواهد آمد، تنها به معنی توجه فراوان به یک کلمه و مقدم ساختن آن بر دیگر واژگان است؛ ولی حصر به معنی

اثبات حکم برای واژه مقدم داشته شده و نفی حکم از غیر آن است. در این میان، واژه «اختصاص» در کشاکش میان دو مفهوم «حصر» و «اهتمام» گرفتار آمده است و تصویر روشنی از آن ارائه نمی‌شود زیرا برخی آن را با حصر و برخی دیگر آن را با اهتمام یکی می‌دانند.

از سخنان بیشتر بلاغت‌پژوهان چنین به دست می‌آید که «اختصاص/تخصیص» و «حصر/قصر» دو مفهوم یکسان دارند و دو واژه مترادف به شمار می‌آیند. زرکشی (۷۴۵-۷۹۴ هـ) در البحر المحیط گزارش داده است که بلاغت‌پژوهان این واژه‌ها را به یک معنی می‌دانند: «واعلم أن ظاهر کلام البیانین أن الاختصاص والحصر والقصر بمعنى واحد ولهذا يجعلون من الحصر تقديم الخبر فهو عندهم مفید للاختصاص والحصر» (زرکشی، ۱۴۲۱/۳: ۱۴۰).

برای نمونه، عبدالقاهر جرجانی (۰۰۰ - ۴۷۱ هـ) در دلائل الإعجاز چنین گفته است: «وإذا قد عرفت أن الاختصاص مع "إلا" يقع في الذي تؤخره من الفاعل والمفعول، فكذلك يقع مع "إنما" في المؤخر منهما دون المقدم» (جرجانی، ۱۴۲۲: ۲۲۲). چنانکه دیده می‌شود، وی مفهوم به دست آمده از «إلا» را اختصاص می‌نامد.

از دید خطیب قزوینی نیز «تخصیص» و «حصر» یکی دانسته شده چراکه تفسیر وی از معنی تخصیص کاملاً با مفهوم حصر هم‌خوانی دارد: «والتخصیصُ في غالب الأمر لازمٌ للتقديم ولذلك يقال في قوله تعالى: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] [الفاتحة، ۱: ۵] معناه نخصك بالعبادة لا نعبد غيرك ونخصك بالاستعانة لا نستعين غيرك» (قزوینی، ۱۹۹۸: ۱۱۱).

افزون‌براین، عبارتهایی دیده می‌شود که در آن دو واژه «حصر» و «اختصاص/تخصیص» در یک ترکیب عطفی به کار رفته‌اند؛ برای نمونه، فخر الدین رازی در تفسیر آیه: [لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ] (یونس، ۱۰: ۶۴) چنین می‌گوید: «واعلم أنا إذا حملنا قوله: [لَهُمُ الْبُشْرَى] على الرؤيا الصادقة فظاهر هذا النص يقتضي أن لا تحصل هذه الحالة إلا لهم... فلهذا السبب قال: [لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] على سبيل الحصر والتخصیص» (رازی، ۱۴۲۱/۱۷: ۱۰۳).

در دیگر سو، مخالفت‌هایی نیز با این دیدگاه به چشم می‌خورد. یکی از

برجسته‌ترین مخالفان مترادف «حصر» و «اختصاص»، شیخ تقی‌الدین سبکی (۷۵۶-۸۳ هـ) است. او برآن است که این دو اصطلاح در پایه با هم اختلاف دارند و به هیچ روی اشتراکی با هم ندارند: «إنما الاختصاصُ شيءٌ والحصرُ شيءٌ آخرٌ والفضلاءُ لم يذكروا في ذلك لفظة الحصر، وإنما قالوا الاختصاصُ» (سبکی، بی‌تا/ ۱: ۱۲). وی اختصاص را با «اهتمام» برابر می‌داند و برآن است که تنها قصد از تقدیم یک واژه بر واژه دیگر نشان دادن اهمیت آن از دیدگاه گوینده است: «فإنَّ الابتداءَ بالشیءِ يدلُّ على الاهتمامِ به وأنه هو الأرجحُ في غرض المتكلم» (همان: ۱۳). کلام سبکی را به‌طور مبسوط در (۳- ۱- ۲) خواهیم آورد.

با کمی درنگ بر سخن سبکی، در می‌یابیم که نمی‌توان در مقام اصطلاح بر کسی خرده گرفت که چرا اختصاص را به معنی حصر به‌کار برده است زیرا به گفته پیشینیان: «لا مشاحة في الاصطلاح». نیز نمی‌توان حکم کرد که کسی نباید این دو اصطلاح را در یک معنی به‌کاربرد زیرا چنین دستوری مخالف واقع است و گذشتگان به فراوانی این دو واژه را به جای هم به‌کار برده‌اند و بنا بر عرف دانش حقوق، این دستور قابلیت عطف به ما سبق شدن ندارد؛ پس تنها کاری که می‌توان کرد دو چیز است:

- وضع تعریفی جدید از اختصاص که با تعریف حصر تفاوت داشته باشد. آشکار است که این تعریف تنها در مطالعات پسینی می‌تواند کاربرد داشته باشد.

- دقت در کلمات بلاغت‌پژوهان و مفسران تا به قرینه سیاق بتوان پی برد که مقصود آنها از به‌کار بردن واژه «اختصاص»، حصر است یا چیز دیگری چون «اهتمام». برای نمونه، دیده شد که زمخشری از اختصاص همان مفهوم حصر را برداشت می‌کرده است.

در این میان سیوطی در *نواهد الأبقار* به نقل از دانشمندی به نام شیخ اکمل الدین^۱، دو واژه «اختصاص» و «تخصیص» را نیز از یکدیگر جدا می‌داند. او برای

۱. نام کامل وی بنا بر کتاب *الاعلام* زرکلی چنین است: «محمد بن محمد بن محمود، اکمل الدین أبو عبدالله بن الشيخ شمس‌الدین ابن الشيخ جمال‌الدین رومی بابرته (۷۱۴-۷۸۶ هـ)». او حاشیه‌ای بر تفسیر *کشاف* زمخشری دارد و ظاهراً هنوز به‌صورت مخطوط است (نگر: زرکلی، ۲۰۰۲/۷: ۴۲).

اصطلاح «اختصاص» دو کاربرد بلاغی و نحوی معرفی می‌کند؛ کاربرد بلاغی آن در معنی «اهتمام»، و کاربرد نحوی آن در پیوست با یکی از معانی «لام جر»؛
 وقال الشيخ أكمل الدين: اعلم أن صاحب الكشاف أشار إلى أن تقدیم بسم الله للاهتمام، ثم أعقبه بذكر الاختصاص^۱ [زمخشری، بی تا/ ۱: ۴۶]، والشارحون بنوا كلامهم على أن المراد بالاختصاص هو التخصيص، فتكلموا في كونه قصر أفراد أو قصر قلب. ولا شك أن كلاً من الاهتمام والاختصاص ينفك عن معنى التخصيص، فإن علماء المعاني يقولون: إن الحالة التي تقتضي تأخير المسند ما إذا كان ذكر المسند إليه أهم، كقولك: "زيد في الدار"، وليس فيه فائدة التخصيص. واتفقوا على أن قولهم: "الجل للفرس" يفيد الاختصاص، ولا تخصيص فيه، لأنه ليس على الطرق المذكورة للقصر، ولا تنفاه شرطه، وهو رد الخطإ إلى الصواب. فإما أن يكون [الزمخشری] قد اصطلح على أن الاختصاص بمعنى الاهتمام، ولا نزاع في جوازه، فيكون كلام الشارحين في القصر في غير محلّه وفيما ليس مراداً؛ وإما أن يكون قد اصطلح على أن الاختصاص بمعنى التخصيص، والاهتمام مراد فيهما، وهو ملبس وقصور في حفظ الأوضاع، لا لنكتة (سيوطی، ۱۴۲۴/ ۱: ۹۰).

آشکار است که این جداسازی ارتباطی با تفاوت ساخت‌های صرفی این دو واژه با هم ندارد. به هر روی، یافته‌های پیشین ما این سخن را تأیید نمی‌کند، چه به وضوح می‌توان دید که بلاغت‌پژوهان در بسیاری از موارد هر دو کلمه را با کاربردی یکسان به خدمت گرفته‌اند؛ برای نمونه خطیب قزوینی در الإيضاح از هر دو واژه «اختصاص» و «تخصیص» برای توضیح معنی برآمده از «تقدیم» استفاده می‌کند: «واشترط السكاكي في إفادة التقديم الاختصاص أمرين...» (قزوینی، ۱۹۹۸: ۶۱)؛ «و التخصيص في غالب الأمر لازمٌ للتقديم» (همان: ۱۱۱).
 چکیده بحث تا اینجا: قاعده تقدیم با سه واژه «اختصاص»، «حصر»، و

۱. کلام زمخشری در کشف چنین است: «فإن قلت: لم قدرت المحذوف متأخراً؟ قلت: لأن الأهم من الفعل والمتعلق به هو المتعلق به لأنهم كانوا يبدعون بأسماء آلهتهم فيقولون باسم اللات باسم العزى، فوجب ان يقصد الموحد معنى اختصاص اسم الله عز وجل بالابتداء وذلك بتقديمه وتأخير الفعل كما فعل في قوله: [يَاكَ نَعْبُدُ] [الفاتحة، ۱: ۵]، حيث صرح بتقديم الاسم لإرادة للاختصاص» (زمخشری، بی تا/ ۱: ۴۶).

«اهتمام» نگاشته شده است. برخی از بلاغت‌پژوهان مقصودشان از اختصاص و حصر یک چیز است، اما برخی دیگر میان آنها جدایی می‌افکنند و اختصاص را با اهتمام هم‌معنی می‌دانند. اکنون، با توجه به این نکات، باید دید که آیا تقدیم اساساً بر حصر/ اختصاص دلالت دارد یا خیر؟

۲-۱-۲- تقدیم و مفهوم حصر

بحث از تقدیم را می‌توان دست کم در سه جا از کتاب‌های بلاغت سنتی یافت: ۱- تقدیم مسندالیه در باب احوال مسندالیه؛ ۲- تقدیم مفعول در باب احوال متعلقات فعل؛ ۳- باب حصر و قصر. در هر سه جا چنین گفته شده که تقدیم یکی از ابزارهای ایجاد معنی حصر/ اختصاص است؛ هرچند، گاه شروط مختلفی برای آن ذکر می‌شود که مورد اتفاق همگان نیست؛ برای نمونه می‌توان به اختلاف میان عبدالقاهر جرجانی و سکاکی درباره شرایط تقدیم مسندالیه اشاره کرد (همان: ۶۱-۶۳).

با وجود اختلاف‌هایی که در این زمینه دیده می‌شود، تقدیم واژگان بر یکدیگر به صراحت از اسباب حصر و قصر دانسته شده است. نوشته‌های معتبر در این حوزه آشکارا بدین نکته دلالت می‌کند؛ برای نمونه سکاکی در *مفتاح العلوم* چنین گفته است: «ورابعها [أی: الرابع من طرق الحصر والقصر] التقدیم، كما تقول فی قصر الموصوف علی الصفة: "تمیمیُّ أنا" قصر أفراد لمن یرددک بین قیس و تمیم، أو قصر قلب لمن ینفیک عن تمیم ویلحقک بقیس...» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۹۲). سکاکی این جمله را با توجه به اندیشه مخاطب، مفید قصر افراد و یا قصر قلب دانسته و آن را از باب قصر موصوف بر صفت می‌داند.

یا در جایی دیگر، تقدیم را مفید تخصیص/ حصر دانسته، می‌گوید: «ولإفادة التقدیم عندهم التخصیصُ تراهم یفرعون علی التقدیم ما یفرعون علی نفس التخصیص» (همان: ۲۳۴).

۱. قصر به لحاظ طرفین (مقصور و مقصور علیه) خود بر دو قسم است: قصر موصوف بر صفت و قصر صفت بر موصوف. قصر صفت بر موصوف زمانی است که صفت تنها به موصوفش اختصاص یافته و از آن تجاوز نکند و موصوف با چیز دیگری غیر از آن صفت، وصف نگردد، مانند: «لا رازق إلا الله» در قصر حقیقی قصر موصوف بر صفت آن است موصوف تنها به صفت خود و نه به هیچ صفت دیگری اختصاص یابد، مانند: «ما محمدٌ (ص) إلا رسولٌ» در قصر اضافی (ر. ک. هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

از بلاغت پژوهان پشتیبان قاعده تقدیم می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: ۱- عبدالقاهر جرجانی در *دلائل الإعجاز*؛ ۲- جار الله زمخشری در *تفسیر الکشاف*؛ ۳- ابو یعقوب سکاکی در *مفتاح العلوم*؛ ۴- ابن اثیر (۵۵۸-۶۳۷ هـ) در دو کتاب *المثل السائر* و *الجامع الكبير*؛ ۵- خطیب قزوینی در دو کتاب *الإيضاح* و *التلخیص*؛ ۶- سعدالدین تفتازانی در دو کتاب *المطول* و *مختصر المعانی*.

این قاعده مخالفان سرسختی نیز دارد؛ مخالفانی چون: ۱- ابن حاجب (۵۷۰-۶۴۶ هـ) در *الإيضاح فی شرح المفصل للزمخشری*؛ ۲- ابن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶ هـ) در *الفلک الدائر علی المثل السائر* که در آن به مخالفت با ابن اثیر پرداخته است؛ ۳- ابو حیان اندلسی در *تفسیر خود البحر المحیط* که به فراوانی با دیدگاه زمخشری در *الکشاف* مخالفت کرده است؛ ۴- شیخ تقی الدین سبکی در دو کتاب *الاقتناص* و *الفتاوی*.

از دستوریان کهن، سیویه (۱۴۸-۱۸۰ هـ) تقدیم واژگان در کلام را تنها به خاطر اهتمام گوینده بدان واژه می‌داند، نه اراده معنی حصر از سوی او: «کأنهم إنما یقدمون الذی بیانه أهمّ لهم وهم بیانه أعی و إن کانا جمیعاً یهمّانهم و یعینانهم» (سیویه، بی تا/ ۱: ۳۴). این کلام از معتبرترین نقل‌ها در این زمینه است و کسانی که دلالت تقدیم بر اختصاص را نمی‌پذیرند، جملگی بدان استناد کرده‌اند.

ابن حاجب نیز در نخستین سطرهایی که در شرح کتاب *المفصل* زمخشری نوشته است، تقدیم را به قصد اهتمام دانسته و با دلالت آن بر مفهوم «حصر» مخالفت می‌کند: «قال [الزمخشری]: "اللهُ أحمدٌ" علی طریقة [إیّاکَ نَعْبُدُ] [الفتاحه، ۱: ۵] تقدیماً للأهمّ، وما یقال: إنه للحصر لا دلیل علیّه. والتمسک فیه بقوله: [بَلِ اللّهِ فَاعْبُدْ] [الزمر، ۳۹: ۶۶] ضعیفٌ لأنّه قد جاء: [فَاعْبُدِ اللّهُ] [الزمر، ۳۹: ۲] و: [وَاعْبُدُوا اللّهُ] [النساء، ۴: ۳۶]» (ابن حاجب، ۱۴۲۵/ ۱: ۱).

ابو حیان اندلسی هم تقدیم را تنها برای اشاره به معنی اهتمام می‌داند. برای نمونه، در تفسیر آیه: [وَلَئِن مَّتَّعْتُمْ أَوْ قَتَلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ] [آل عمران، ۲: ۱۵۸] پس از نقل سخن زمخشری می‌گوید: «یشیر [الزمخشری] بذلك إلى مذهبه من أن التقدير يؤذن بالاختصاص، فكان المعنى عنده: "إلى الله لا غيره تحشرون".»

وهو عندنا لا يدلّ بالوضع على ذلك، وإنما يدلّ التقديمُ على الاعتناء بالشيء والاهتمام بذكره كما قال سيبويه» (ابوحیان، ۱۴۲۲/۳: ۱۰۳).

یکی از کسانی که به تفصیل با قاعده تقدیم به مخالفت برخاسته، شیخ تقی الدین سبکی است که پیشتر به نام وی اشاره شد. سبکی در کتابی با نام *الاقتناص فی الفرق بین الحصر والاختصاص* به توضیح اختلاف میان این دو اصطلاح پرداخته است. متأسفانه با تمام جست‌وجویی که انجام شد، نتوانستیم نشانی از این کتاب بیابیم و مطالب آن تنها از گزارش‌های محققانی چون سیوطی به دست ما رسیده است (نگر: نوهد الأَبکار، ۱۴۲۴/۱: ۲۲۳؛ همع الهوامع، بی‌تا/ ۲: ۱۰). البته فرزند وی بهاء‌الدین سبکی (۷۱۹-۷۶۳ هـ) نیز در کتاب خود *عروس الأفرح فی شرح تلخیص المفتاح سخنان پدر خود* را به تمامی نقل کرده است (سبکی، *عروس الأفرح*، بی‌تا: ۲، ۱۵۴).

خوشبختانه، سبکی افزون بر کتاب *الاقتناص*، تألیف دیگری به نام *الفتاوی* دارد که مجموعه‌ای از آراء تفسیری و فقهی او است. سبکی در این کتاب از همان متن کتاب *الاقتناص* استفاده کرده و به بیان تفاوت دو مفهوم «حصر» و «اختصاص» با یکدیگر پرداخته است. ما به جای کتاب *الاقتناص* از این متن که در دسترس ما است، به نقل سخن وی می‌پردازیم:

قد اشتهر كلامُ الناس في أنَّ تقديمَ المعمولِ يفيدُ الاختصاصَ ومن الناس من يُنكر ذلك ويقولُ إنَّها تفيدُ الاهتمامَ. وقد قال سيبويه في كتابه: وهم يقدّمون ما هم به أعنى^۱ [سيبويه، بی. تا، ج ۱، ص ۳۴]. والبيانون على إفادته الاختصاصَ والحصر، فإذا قلت: "زیداً ضربتُ"، نقول: معناه ما ضربتُ إلا زیداً، وليس كذلك وإنما الاختصاصُ شيءٌ والحصرُ شيءٌ آخر، والفضلاء لم يذكروا في ذلك لفظة الحصر، وإنما قالوا الاختصاص. قال الزمخشري في قوله تعالى: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] [الفاتحة، ۱: ۵]: وتقدیمُ المفعول لقصد الاختصاص [زمخشري، بی‌تا/ ۱: ۵۶؛ سبکی، بی‌تا/ ۱: ۱۲].

اصل کلام سبکی این است که اختصاص با حصر متفاوت است و نباید این دو

۱. این عبارت تلخیصی از کلام اصلی سبویه است. اصل سخن وی را در صفحه بعد آورده‌ایم.

را با هم اشتباه گرفت. وی برداشت معنی حصر از تقدیم متعلقات فعل را ناشی از برداشتی نادرست از کلام بلاغت پژوهان و یکی انگاشتن دو مفهوم اختصاص و حصر می‌داند. وی برای این ادعای خود به دو چیز استشهاد می‌کند: نخست به کلامی از سیبویه که غرض از تقدیم را اهتمام و توجه بیشتر به یک کلمه می‌داند و دوم به عبارات برخی از فضلا چون زمخشری که به جای واژه «حصر» از «اختصاص» استفاده کرده‌اند.

هرچند بتوان فرض را بر درستی ادعای وی گذاشت، استشهادهای وی را به دو دلیل نمی‌توان پذیرفت:

۱- یک استدلال علمی افزون بر اثبات مدعای خود باید بتواند گزینه‌های مخالف را نیز ابطال کند. سخن سیبویه چنین نیست و تنها بر این امر دلالت دارد که عرب زبانان آنچه را برایشان مهم جلوه کند، مقدم می‌سازند. این نکته با برداشت معنی حصر از تقدیم تعارضی ندارد؛ یعنی اهتمام و حصر مانعة الجمع نیستند و می‌توان از تقدیم یک لفظ هر دو معنی را به‌دست‌آورد، بی‌آنکه اعتبار یکی از آنها مانع اعتبار دیگری شود. پیشتر نیز دیدیم که خطیب قزوینی در تفسیر آیه: [وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ] [بقره، ۲: ۴] هر دو معنی حصر و اهتمام را در نظر گرفته بود.

افزون بر این، کلام سیبویه با وجه دستوری تقدیم ارتباط دارد، نه با وجه بلاغی آن. برای روشن شدن این مطلب به ناچار همه سخن سیبویه را می‌آوریم:

هذا بابُ الفاعل الذي يتعداه فعله إلى مفعول. وذلك قولك: "ضربَ عبدُالله زيداً"، فـ"عبد الله" ارتفع ههنا كما ارتفع في "ذهب"، وشغلت "ضرب" به كما شغلت به "ذهب". وانتصب "زيد" لأنه مفعول تعدى إليه فعل الفاعل، فإن قَدِّمْتَ المفعول وأخرتَ الفاعل جرى اللفظ كما جرى في الأول، وذلك قولك: "ضرب زيداً عبدُالله"، لأنك إنما أردت به مؤخرًا ما أردت به مقدّمًا، ولم ترد أن تشغل الفعل بأول منه وإن كان مؤخرًا في اللفظ، فمن ثمَّ كان حدُّ اللفظ أن يكونَ فيه مقدّمًا، وهو عربي جيد كثير، كأنهم إنما يقدّمون الذي بيانه أهمُّ لهم وهم بيانه أعنى وإن كانا جميعاً يهمانهم ويعنيانهم (سیبویه، بی‌تا/ ۱: ۲۴).

با اندیشیدن در کلام وی بدین نکته پی می‌بریم که قصر به کاررفته در عبارت: «إنما یقدّمون الذی بیانہ أهم...» قصر قلب است، نه قصر افراد^۱. به دیگر سخن، چنانچه کسی بپندارد که با تقدیم «زیداً» بر «عبدالله»، فعل «ضرب» بدان مشغول می‌شود و آن را به جای فاعل پیشین خود رفع می‌دهد، به او می‌گوییم که غرض از تقدیم در اینجا تنها نشان دادن اهمیت گوینده به واژه «زید» بوده است نه نقل اسناد از «عبدالله» به «زیداً» زیرا: «إنما أردت به مؤخراً ما أردت به مقدماً»؛ بنابراین، موضوع کلام وی تقدیم و رابطه آن با اسناد فعل به فاعل است و هیچ پیوندی با مبحث تخصیص و حصر ندارد.

افزون بر این، ظاهر سخن بلاغت‌پژوهان در باب تقدیم، چنانکه خواهد آمد، «تقدیم معمول بر عامل» است، نه «تقدیم معمولات بر یکدیگر» و کلام سیبویه در مورد تقدم مفعول بر فاعل است و بدین سبب از بحث قاعده تقدیم خارج است. این نکته را زرکشی در البحر المحيط تذکر داده است: «ولیس هذا محل النزاع لأن الکلام فی تقدیم المعمول علی العامل، لا فی تقدیمه علی الفاعل» (زرکشی، ۱۴۲۱/۳: ۱۴۰).

با این توضیحات، دیگر وجهی برای استناد به کلام سیبویه برای ابطال قاعده تقدیم باقی نمی‌ماند. در بخش بعد نیز خواهیم دید که بلاغت‌پژوهانی چون سکاکی تخصیص را تنها یکی از معانی تقدیم و در کنار معانی دیگری چون اهتمام می‌دانند و به هیچ‌روی ادعا ندارند که یگانه مفهوم برآمده از تقدیم، تخصیص است.

۲- درست است که زمخشری از تقدیم در آیه: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] (فاتحه،

۱. قصر اضافی بنا بر حال مخاطب بر سه نوع است: قصر افراد، قصر تعیین و قصر قلب. قصر افراد: زمانی است که مخاطب قائل به مشارکت دیگران با مقصور باشد، مانند: «إنما الله إله» در پاسخ به کسی که معتقد به خدایان سه‌گانه است؛ قصر قلب: زمانی است که حکم و اعتقاد مخاطب کاملاً بر خلاف حکم گوینده باشد و گوینده با کلام خود، سخن وی را بر عکس و به عبارتی قلب می‌کند، مانند: «ما سافر إلا علی» در پاسخ به کسی که معتقد است که فقط خلیل مسافر است و نه علی و قصر تعیین: زمانی است که مخاطب در حکم گوینده شک داشته باشد، مانند این جمله در پاسخ به کسی که در ثابت یا متحرک بودن زمین مردد است: «الأرض متحرکه لا ثابتة» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۶۹).

۱: ۵) ادعای مفهوم حصر نکرده است اما چنانکه گذشت، در تفسیر آیات دیگری چون: [فِيهِدَاهُمْ أَقْتِدَهُ] (انعام، ۶: ۹۰) و: [وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ] (اعراف، ۷: ۱۷۷) هم لفظ «اختصاص» را به کار برده و هم از آن «حصر» برداشت کرده است.

با این اوضاع، به نظر می‌رسد که نمی‌توان برای ابطال دیدگاه بلاغت‌پژوهانی چون سکاکی و عبدالقاهر جرجانی و خطیب قزوینی تنها به نقل قول از سیبویه و ابن حاجب و ابوحیان یا به استشهاد از عبارات زمخشری و مانند اینها بسنده کرد بلکه باید به شیوه‌ای علمی‌تر به قضیه نگریست.

برای ابطال قاعده تقدیم و دلالت آن بر حصر دو روش وجود دارد: یکی از آنها بر پایه تحلیل مفهوم حصر و بررسی شیوه‌های ایجاد آن و دیگری بر پایه مطالعه شواهدی چند از آیات قرآن کریم بنا شده است. به ترتیب آنها را توضیح می‌دهیم:

الف: حصر و مفهوم آن

برای حصر روش‌های مختلفی وجود دارد که در کتب بلاغت سنتی به چهار مورد از آنها اشاره شده است: ۱- عطف، مانند: «زید شاعر لا منجم»؛ ۲- نفی و استثنا، مانند: «لیس زید إلا شاعراً»؛ ۳- إنما، مانند: «إنما زید جاء»؛ ۴- تقدیم، مانند: «تمیمی أنا» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۸۸-۲۹۲؛ قزوینی، ۱۹۸۸: ۱۲۰-۱۲۱؛ تفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۱۱-۱۱۴).

این روش‌ها، چنانکه بلاغت‌پژوهان خود بدان اشاره کرده‌اند از جهاتی با یکدیگر تفاوت دارند. از مهم‌ترین آنها این است که سه روش نخست دلالتشان بر معنی حصر وضعی و قراردادی است، ولی روش چهارم به حکم ذوق و با توجه به قراین بر حصر دلالت دارد: «فالطرقُ الأولُ الثلاثُ دلالتُها علی التخصیص بوساطة الوضع وجزم العقل ودلالة التقدیم علیه بوساطة الفحوی وحکم الذوق» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۹۲)؛ بنابراین، آیا درست‌تر آن نیست که بگوییم تقدیم دلالتی بر حصر ندارد و آنچه مفهوم حصر و تخصیص را می‌فهماند، سیاق و فحوای کلام است، و تقدیم تنها نشانه و قرینه‌ای بر دریافت معنی حصر از بافت کلام توسط مخاطب است؟ ابن ابی‌الحدید در کتاب *الفلک الدائر* که شرحی بر کتاب *المثل السائر* ابن اثیر است، به این نظر گرایش دارد:

قال المصنف^۱ [أى: ابن الأثير]: "ومن المواضع التي تُفيد الاختصاص، تقديمُ الظرف إذا كان الكلام إثباتاً، كقولك: "إن إلى مصير هذا الأمر"، فإنه يدل على أنه ليس مصير هذا الأمر إلا إليك، بخلاف ما إذا أُخِرَت الظرف، فقلت: "إن مصير هذا الأمر إلى"، فإنه لا يفيد الاختصاص... ومنه قوله تعالى: [إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ % ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ] [الغاشية، ۸۸: ۲۵-۲۶].

أقول: إنه إنما فهم أن الإياب والحساب إلى الله تعالى من دليل آخر لا من مجرد هذا اللفظ [أى: التقديم]، ولو خَلينا ومجردَ هذا اللفظ لم يدل على أن الإياب والحساب ليس إلا إليه وعليه سبحانه، فإنك لو قلت: "إن في الدار زيدا"، لم يدل ذلك على أن غيره ليس في الدار، وكذلك لو قلت: "وعمرأ" لم يتناقض الكلام. وقد قال سبحانه: [وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا] [الأنبياء، ۲۱: ۳۱] ولا يدل ذلك على أن غير الرواسي لم يجعله تعالى في الأرض... وفي الكتاب العزيز آية مثل هذا تُبطل دعوى الحصر والاختصاص. والصحيح أن القرينة تدل على الاختصاص، وهو الصحيح في هذا الموضع، لا مجرد الصيغة [وهي التقديم] (ابن أبي الحديد، بی تا/ ۴: ۲۵۷).

در ادامه، در قسمت (ب) به آیات دیگری که در ابطال قاعده تقديم بدانها استشهاد شده است، اشاره خواهیم کرد.

زرکشی نیز در *البحر المحيط* بر آن است که تقديم تنها به معنی اهتمام است و اختصاص از قرینه فهمیده می شود: «والحق أن التقديم يفيد الاهتمام وقد يفيد مع ذلك الاختصاص بقرائن» (زرکشی، ۱۴۲۱/۳: ۱۳۹)^۲.

افزون بر این، حصر در بلاغت عربی با ترکیب دو مفهوم اثبات و سلب به دست می آید: ۱- اثبات حکم برای مقصور علیه؛ ۲- نفی همان حکم از غیر مقصور علیه. برای مثال، جمله «قام زيد لا عمر» بدین معنی است که «زيد برخاست» و

۱. ابن ابی الحديد کلام ابن اثير را با کمی تصرف و با نقل به معنی نقل کرده است. ما برای رعایت اختصار از آوردن متن اصلی ابن اثير خودداری کردیم.

۲. البته، چنان که خواهد آمد، روشن نیست چرا وی در کتاب *البرهان فی علوم القرآن* مذهب دیگری را برگزیده و از تقديم به فراوانی مفهوم اختصاص را برداشت کرده است.

«عمر برنخاست». ترکیب این دو با هم می‌شود: «تنها زید برخاست». جرجانی نیز به این موضوع اشاره کرده است: «ثم اعلم أن قولنا فی "لا" العاطفة: "إنها تنفی عن الثانی ما وجب للأول"، لیس المراد به أنها تنفی عن الثانی أن یکون قد شارک الأول فی الفعل، بل أنها تنفی أن یکون الفعل الذی قلت إنه کان من الأول، قد کان من الثانی دون الأول. ألا ترى أن لیس المعنی فی قولک: "جاءنی زید لا عمرو"، أنه لم یکن من عمرو مجيء إلیک مثل ما کان من "زید"، حتی كأنه عکس قولک: "جاءنی زید وعمرو"، بل المعنی أن الجائی هو زید لا عمرو، فهو کلام تقوله مع من یغلط فی الفعل قد کان من هذا، فیتوهم أنه کان من ذلك» (جرجانی، ۱۴۲۲ هـ، ۲۲۰). خطیب قزوینی در *الإيضاح* در توضیح دو نوع «قصر موصوف بر صفت» و «قصر صفت بر موصوف» می‌گوید: «القصر حقیقی و غیر حقیقی، وکل واحد منهما ضربان قصر الموصوف علی الصفة، وقصر الصفة علی الموصوف، ... والأول تخصیص أمر بصفة دون أخرى أو مکان أخرى؛ والثانی تخصیص صفة بأمر دون آخر أو مکان آخر» (قزوینی، ۱۹۹۸: ۱۱۸).

این درحالی است که حصر ادعایی به دست آمده از تقدیم واژگان بر یکدیگر، فقط بر جانب اثبات دلالت می‌کند و این به تنهایی نمی‌تواند معنی حصر را برساند؛ چه حصر در جملات منفی نیز به چشم می‌خورد، مانند: «ما أنا فعلتُ هذا». زرکشی در *البحر المحیط* در ردّ دیدگاه کسانی که حصر و اختصاص را یکی انگاشته‌اند، چنین گفته است: «وخالقهم بعض المتأخرین وفرق بینهما بأن الاختصاص إعطاء الحکم لشیء والإعراض عما سواه، فهو مسکوت عنه؛ والحصر إعطاء الحکم له والتعرض لنیفه عما عداه. ففی الاختصاص قضیة واحدة وفی الحصر قضیتان» (زرکشی، ۱۴۲۱/۳: ۱۴۱).

پرسشی که به ذهن می‌آید این است که چگونه تقدیم لفظ در مانند: «زیداً ضربت» بدین معنی است که غیر زید زده نشده است؟ اگر ادعا شود که دلالتش بر حصر بالوضع است، که خود بلاغت‌پژوهان آن را نپذیرفتند و اگر گفته شود ذوقی و به اعتماد بر قرینه است، توضیح آن گذشت.

شیخ تقی الدین سبکی، همین مطلب را به گونه‌ای دیگر توضیح داده است. وی

می‌گوید که جمله «ضرب زیدُ عمرًا» از دو نوع مفهوم تشکیل شده است: ۱- مفهوم زید و عمر که خاص هستند؛ ۲- مفهوم ضرب که عام است ولی به خاطر قرار گرفتن در کنار دو مفهوم خاص، یعنی زید و عمرو، خاص شده است. اکنون، گوینده این جمله یا به تمام این سه کلمه (ضرب، زید، عمرو) به یک اندازه نظر دارد، یا به یکی از آنها توجه بیشتری دارد. در حالت دوم، او می‌تواند با مقدم ساختن واژه‌ای که برایش مهم است، این توجه بیشتر را به مخاطب نشان دهد؛ مثلاً بگوید: «عمرًا ضرب زیدُ»، ولی باید دانست که این کار به هیچ روی به معنی تعرض به «غیر عمر» نیست؛ یعنی جمله یادشده نمی‌فهماند که آیا زید کس دیگری را هم زده یا تنها عمرو را زده است؟ سخن سبکی طولانی است ولی به دلیل اهمیتش همه آن را می‌آوریم:

فإن قلت ما الفرق بين الاختصاص والحصر قلت الاختصاص افتعال من الخصوص والخصوص مركب من شيئين أحدهما عام مشترك بين شيئين أو أشياء، والثاني معنى منضم إليه يفصله عن غيره، كـ «ضرب زید» فإنه أخص من مطلق الضرب، فإذا قلت: "ضربتُ زیداً" أخبرت بضرَب عام وقع منك على شخص، فصار ذلك الضرب المخبر به خاصاً لما انضم إليه منك ومن زید. وهذه المعاني الثلاثة أعنى مطلق الضرب وكونه واقعاً منك وكونه واقعاً على زید، قد يكون قصد المتكلم بها ثلاثتها على السواء وقد يترجح قصده لبعضها على بعض، ويعرف ذلك بما ابتدأ به كلامه، فإن الابتداء بالشيء يدل على الاهتمام به وأنه هو الأرجح في غرض المتكلم، فإذا قلت: "زیداً ضربت" علم أن خصوص الضرب على زید هو المقصود، ولا شك أن كل مركب من خاص وعام له جهتان، فقد يقصد من جهة عمومه وقد يقصد من جهة خصوصه، فقصد من جهة خصوصه هو الاختصاص وإنه هو الأعم الأهم عند المتكلم وهو الذي أفاد به السامع من غير تعرض ولا قصد لغيره بإثبات ولا نفي، وأما الحصر فمعناه نفي غير المذكور وإثبات المذكور، ويعبر عنه بـ «ما وإلا» أو بـ «إنما»، فإذا قلت: "ما ضربت إلا زیداً"، كنت نفيت الضرب عن غير زید وأثبتته لزید، وهذا المعنى زائد على الاختصاص (سبكي، بی تا/ ۱: ۱۲-۱۳).

با توجه به این سخنان، چنین به دست می‌آید که دلالت تقديم بر

حصر/تخصیص از پشتوانه نظری سستی برخوردار است و درست‌تر آن است که تقدیم را صرفاً مفید معنی اهتمام/اختصاص بدانیم. این نتیجه به ویژه با بررسی شواهدی چند از آیات قرآنی تقویت می‌شود؛ البته، باید بدانیم تنها ادعای این مطلب که گوینده واژه‌ای را به قصد اختصاص و اهتمام بر واژگان دیگر مقدم داشته است، کافی نیست بلکه باید بتوان وجه اهتمام وی را نیز توضیح داد. به دیگر سخن، باید بتوان شرح داد که چرا آن واژه در دید متکلم مهم جلوه کرده و او چرا نسبت به آن لفظ قصد ویژه‌ای داشته است. تفتازانی در این باره می‌گوید: «ولا یکفی فی التقدیم مجرد ذکر الاهتمام بل لابد من أن یبین أن الاهتمام من أی جهة وبأی سبب» (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۵۶). سیوطی نیز در نواهد الأبقار بدین مطلب اشاره کرده است: «إنه لا یکفی أن یقال: قُدِّم للاهتمام، بل ینبغی أن یتین أنه لِمَ کان أَعنی به، ولِمَ کان أهم» (سیوطی، ۱۴۲۴/۱: ۸۹).

ب: حصر در آیات قرآن کریم

از قوی‌ترین دلایل منکرین قاعده تقدیم، چند آیه از قرآن کریم است. در این آیات با اینکه تقدیم معمول بر عامل دیده می‌شود ولی نمی‌توان از آن حصر را برداشت کرد، چراکه سبب فهم نادرست از معنی آیات می‌شود. در میان کتاب‌های تفسیری و بلاغی، چند آیه بیشتر مورد استتسهاد قرار گرفته است که در زیر بدان‌ها اشاره می‌کنیم^۱:

۱- [وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلَامًا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ] (انعام، ۶: ۸۴):

در این آیه دو تقدیم به چشم می‌خورد:

۱- تقدیم «کلام» بر «هدینا»؛ ۲- تقدیم «نوحاً» بر «هدینا». اگر این دو تقدیم را مفید حصر بدانیم، معنی آیه نادرست می‌شود زیرا آشکار است که خداوند به جز اسحاق و یعقوب 3 کسان دیگری را نیز هدایت کرده و اینگونه نبوده است که تنها این دو تن در زمان ابراهیم 8 هدایت شده باشند. در واقع چون کلام موجب و

۱. ناگفته نماند که هریک از این آیات مورد بررسی فراوان مفسران قرار گرفته و گاه پاسخ‌هایی نیز در دفاع از تقدیم و معنی حصر برآمده از آن نیز از سوی ایشان ارائه شده است.

مثبت است از این رو، این سخن تنها مفید تأکید و تقویت حکم و اسناد است و جمهور علما مدعی حصر آن نیستند. ابن ابی الحدید می گوید: «فإن ذلك لا يدل على الاختصاص إسحاق ويعقوب بالهداية؛ لأنه قد هدى غيره ممن كان في زمانه» (ابن ابی الحدید، بی تا/ ۴: ۲۴۵). درباره تقدیم «نوح» نیز همین ایراد وارد است. به کوتاه سخن، نمی توان این آیه را چنین برگردان کرد: «و تنها اسحاق و یعقوب را هدایت کردیم، و تنها نوح را پیش از آن هدایت کردیم».

سیوطی آیه یادشده را از قوی ترین دلایل رد قاعده تقدیم می داند، ولی این گونه بدان پاسخ می دهد که قاعده تقدیم غالبی است و کسی برای آن ادعای لزوم نکرده است: «وهو من أقوى ما رد به، وأجيب بأنه لا يدعى فيه اللزوم بل الغلبة، وقد يخرج الشيء عن الغالب» (سیوطی، بی تا: ۴، ۱۵۷۸).

۲- ابن اثیر در تفسیر آیه: [بَلِ اللّٰهِ فَاَعْبُدُوْهُ وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ] (زمر، ۳۹: ۶۶) می گوید: «فإنه إنما قيل: [بَلِ اللّٰهِ فَاَعْبُدُوْهُ]، ولم يقل [بل اعبد الله] لأنه إذا تقدم وجب اختصاص العبادة به دون غيره، ولو قال: «بل اعبد» لجاز إيقاع الفعل على أى مفعول شاء» (ابن اثیر، ۱۹۵۵: ۲، ۳۶). ابن ابی الحدید این سخن را نمی پذیرد و اختصاص را برآمده از سیاق آیه می داند، نه از تقدیم: «أقول إن الاختصاص ما استفيد في هذه الآية من مجرد تقديم المفعول، بل من القرينة؛ لأنه تعالى قال: [وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ] % بَلِ اللّٰهِ فَاَعْبُدُوْهُ [الزمر، ۳۳: ۶۵-۶۶] وهذا تصريح بالاختصاص، لأنه قال لا تشرك بالله في العبادة فتخسر، بل وخذ الله في العبادة. فالاختصاص مفهوم من سياق الكلام، لا من تقديم المفعول. ولو قال في هذا السياق: "بل اعبد الله"، لأفاد الاختصاص لا محالة، فلا تأثيرها هنا في الاختصاص المعلوم، لا لتقديم المفعول ولا لتأخيره» (ابن ابی الحدید، بی تا/ ۴: ۲۴۷).

۳- [إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتُهُمْ % ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ] (الغاشية، ۸۸: ۲۵-۲۶).

۴- [وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي] (الأنبياء، ۲۱: ۳۱)

ابن اثیر در *المثل السائر*، چنانکه گذشت، تقدیم ظرف را نیز مفید معنی اختصاص و حصر می داند. وی می گوید: «وهكذا يجري الحكم في تقديم ظرف،

كقولك: "إن إلى مصيرَ هذا الأمر"، وقولك: "إن مصيرَ هذا الأمر إلى"، فإن تقديم الظرف دل على أن مصير الأمر ليس إلا إليك، وذلك بخلاف قولك: "إن مصير هذا الأمر إلى"، إذ يحتمل إيقاع الكلام بعد الظرف على غيرك، فيقال: "إلى زيدٍ أو عمروٍ أو غيرهما" (ابن اثير، ۱۹۹۵ / ۲: ۳۵). ابن ابى الحديد با دو آیه یادشده سخن او را رد کرده است. پیشتر وجه فساد تقديم در اين دو آیه را توضیح دادیم (ابن ابى الحديد، بی تا / ۴: ۲۵۷).

۵- [أَغْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ % بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ] (انعام، ۶: ۴۰ - ۴۱): شيخ بهاء الدين سبكي در عروس الأفراح می نویسد: «وقد اجتمع الاختصاص وعدمه في آية واحدة وهي: [أَغْيَرَ اللَّهُ...]. فإن التقديم في الأول قطعاً ليس للاختصاص، وفي "إياه" قطعاً للاختصاص كما يظهر بالتأمل» (سبكي، بی تا / ۲: ۱۵۴).

توضیح کلام سبکی چنین است: همزه استفهام در: [أَغْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ] به معنی انکار توییخی است. انکار توییخی به معنی این است که مستفهم عنه، واقع شده و فاعل آن مورد نکوهش قرا گرفته است. ابن هشام (۷۰۸ - ۷۶۱ هـ) در مغنی اللیب در توضیح معنی همزه استفهام می نویسد: «والثالث [من المعاني غير الحقيقية لهزمة الستفهام] الإنكار التوییخی، فيقتضى أن ما بعدها واقع وأن فاعله ملوم، نحو: [أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ] [الصافات، ۳۷: ۹۵]، [أَغْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ] [الأنعام، ۶: ۴۰]، [أَتُفَكَّا إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ] [الصافات، ۳۷: ۸۶]» (ابن هشام، ۱۹۸۵: ۲۵).

عبارت «غیر الله تدعون» بدون همزه استفهام انکاری به معنی «تنها غیر از خدا را می خوانید» است، و مفهوم آن چنین می شود: «همه کس را می خوانید ولی خدا را نمی خوانید». اکنون، اگر همزه استفهام انکاری را بر آن داخل کنیم، آنچه مورد انکار قرار می گیرد، مفهوم حصر است نه خواندن غیر خدا؛ یعنی مشرکان تنها به خاطر اینکه غیر خدا را می خوانند و از خواندن خداوند غافل هستند، نکوهش شده اند ولی چنانچه هم «خدا» و هم «غیر خدا» را با هم بخوانند، این کار ایشان مورد انکار قرار نمی گیرد. آشکار است که چنین چیزی مقصود آیه نیست.

مانند همین آیه است، دو آیه: [أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ] (آل عمران، ۳: ۸۳) و:

[أَيْفُكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ] (صافات، ۳۷: ۸۶). شیخ تقی الدین سبکی درباره این دو آیه می نویسد: «فإن قوله: [أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَنْتُون] لو جعل في معنى "ما يبتغون إلا غير دين الله" وهمزة الإنكار داخله عليه، لزم أن يكون المنكر الحصر، لا مجرد بغيرهم غير دين الله، وليس المراد. وكذلك: [آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ] المنكر إرادتهم آلِهَةً دُونَ اللَّهِ من غير حصر» (سبکی، بی تا/ ۱: ۱۳).

آیات بسیار دیگری نیز هست که مورد اختلاف و بحث قرار گرفته است. برای مطالعه بیشتر، رجوع شود به: *نواهد الأَبْكَار*، ۱: ۲۲۳؛ *الإِتِّقان في علوم القرآن*، بی تا/ ۴: ۱۵۷۷.

هرچند این آیات و آیات دیگری که در اینجا نیاوردیم با پاسخ‌هایی روبه‌رو شده است، دست کم این مطلب را می‌فهماند که برداشت معنی حصر از تقدیم به هیچ‌روی مورد اجماع مفسران و بلاغت‌پژوهان نیست و این خود به کار بستن قاعده تقدیم را با اشکال جدی رو به رو می‌کند. اگر تقدیم، مانند اسلوب نفی و استثنا «نص» در مفهوم حصر بود، می‌توانستیم بدان تمسک کنیم ولی می‌بینیم که با وجود ضعف نظری در اثبات این قاعده و ضعف شواهد، بیشترین چیزی که بتوان در خوشبینانه‌ترین حالت درباره آن ادعا کرد، «ظهور» است. افزون بر این، قاعده تقدیم چنانکه خواهد آمد، نه عمومیت دارد و نه اطلاق. این دو مسئله را در ادامه بررسی می‌کنیم.

۲-۲- بررسی عمومیت قاعده تقدیم

مقصود از عمومیت قاعده تقدیم آن است که این قاعده هر نوع واژه‌ای را (اسم، فعل، حرف) با هر نقش دستوری که دارد (فعل، فاعل، خبر، مفعول، ظرف، حال، تمییز، استثنا...) دربرمی‌گیرد. آن‌گونه که پیدا است، در دلالت تقدیم بر حصر تفاوتی میان نقش‌های مختلف دستوری وجود ندارد و چنین به نظر می‌رسد که بلاغت‌پژوهان این سخن را پذیرفته‌اند. زرکشی در *البرهان في علوم القرآن* تقدیم چهار نقش مبتدا، فاعل، مفعول و ظرف را مفید حصر دانسته، می‌گوید: «لا تخص إفادة الحصر بتقدیم الضمير المبتدأ بل هو كذلك إذا تقدم الفاعل أو المفعول أو الجار أو المجرور المتعلقة بالفعل» (زرکشی، ۱۳۹۱/۲: ۴۱۴). ابن اثیر در *المثل*

السائر حال، استثنا و خبر را نیز بدین فهرست می‌افزاید: «فأما القسم الذي يكون التقديم فيه هو الأبلغ فكتقديم المفعول على الفعل وتقديم الخبر على المبتدأ وتقديم الظرف أو الحال أو الاستثناء على العامل» (ابن اثیر، ۱۹۹۵/۲: ۳۶)؛ البته کسی را که به تقديم تمییز اشاره کرده باشد، نیافتیم و این شاید به خاطر منع نحوی آن است.

اکنون شمول قاعده تقديم بر هریک از نقش‌های گفته شده را به اختصار بررسی می‌کنیم:

الف: تقديم فاعل معنوی

مقصود از فاعل معنوی مبتدایی است که مؤخر فرض شود؛ مثلاً، چنانچه فرض شود اصل جمله «زید قام»، «قام زید» بوده است، از تقديم «زید» مفهوم حصر برداشت می‌شود؛ اما چنانچه «زید» را مبتدا فرض کردیم و تأخیری برای آن اعتبار نکردیم، دیگر نمی‌توانیم از تقديم آن معنی تخصیص برداشت کنیم. در واقع، نمی‌توان برای چنین فرضی اصطلاح تقديم به کار برد زیرا تأخیری در کار نبوده است. در این باره در بحث «بررسی اطلاق قاعده» بیشتر سخن خواهیم گفت. عبدالقاهر جرجانی در *دلائل الإعجاز* به تفصیل، این مسئله را توضیح داده است:

... فإذا عمدت إلى الذي أردت أن تحدث عنه بفعل فقدمت ذكره، ثم بنيت الفعل عليه فقلت: "زید قد فعل" و"أنا فعلت"، و"أنت فعلت"، اقتضى ذلك أن يكون القصد إلى الفاعل، إلا أن المعنى في هذا القصد ينقسم قسمين: أحدهما: جلي لا يشكل: وهو أن يكون الفعل فعلاً قد أردت أن تنص فيه على واحد فتجعله له، وتزعم أنه فاعله دون واحد آخر، أو دون كل أحد. ومثال ذلك أن تقول: "أنا كتبت في معنى فلان"، و"أنا شفعت في بابه"، تريد أن تدعي الانفراد بذلك والاستبداد به، وتزيل الاشتباه فيه، وترد على من زعم أن ذلك كان من غيرك، أو

۱. ابن اثیر کتاب دیگری نیز دارد با نام *الجامع الكبير في صناعة المنظوم من الكلام والمنثور*، وی در این کتاب در بابی با عنوان «في شجاعة العربية» همان مطالب المثل السائر را با الفاظ و عبارات دیگری آورده است (ابن اثیر، ۱۳۷۵هـ: ۱۰۸).

آن غیرک قد کتب فیه کما کتبت... والقسم الثانی...^۱ (جرجانی، ۱۴۲۲: ۹۰)
 البته در این مورد میان سکاکی و عبدالقاهر جرجانی اختلافی به چشم می خورد
 که بیان آن ارتباطی با بحث ما ندارد؛ از این رو، بدان نمی پردازیم.
 از نمونه های قرآنی تقدیم فاعل معنوی می توان به آیه: [وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
 مَرَدُّوْا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ] (توبه، ۹: ۱۰۱) اشاره کرد. سکاکی در
 توضیح آن می گوید: «المراد لا یعلمهم إلا الله ولا یطلع علی أسرارهم غیره
 لإبطانهم الکفر فی سوادات قلوبهم» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۲۳).

ب: تقدیم خبر مبتدا

از مثالی که سکاکی در *مفتاح العلوم* برای تقدیم آورده است، چنین بر می آید که
 وی تقدیم خبر را نیز از اسباب قصر می داند: «ورابعها [أی: الرابع من طرق القصر]
 التقديم كما تقول في قصر الموصوف على الصفة: "تميمي أنا"» (همان: ۲۹۲).
 تفتازانی نیز در شرح این سخن (که البته از طریق تلخیص المفتاح خطیب قزوینی
 به او رسیده است) به وضوح تقدیم خبر را از اسباب قصر دانسته: «ومنها التقديم
 أي تقديم ما حقه التأخير كتقديم الخبر على المبتدأ أو المعمولات على الفعل
 (كقولك في قصره) أي قصر الموصوف (تميمي أنا)» (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۱۴)، حال
 آنکه نظر بیشتر علما آن است که این نوع جمله ها در بیشتر موارد برای تقویت
 حکم و اسناد است و نه اختصاص و یا قصر (بسیونی، ۱۴۰۶ هـ / ۲: ۴۹-۵۱).

ابن اثیر نیز چنانکه معمول او است، تقدیم خبر را مفید حصر دانسته: «وكذلك
 تقديم خبر المبتدأ عليه، كقولك: "زيد قائم"، و "قائم زيد"، فقولك: "قائم زيد" قد
 أثبت له القيام دون غيره، وقولك: "زيد قائم" أنت بالخيار في إثبات القيام له ونفيه
 عنه بأن تقول: ضاربٌ أو جالسٌ أو غير ذلك» (ابن اثیر، ۱۹۹۵/۲: ۳۵). او در چند
 صفحه بعد به آیاتی از قرآن کریم نیز استشهاد می کند ولی در نهایت تعجب،
 سخنی از اختصاص و حصر به میان نمی آورد و تنها از اهتمام سخن می گوید؛
 گویی که خود او هم در مورد برداشت مفهوم اختصاص از آن آیات تردید دارد:

۱. درباره قسم دوم در بخش بعد «بررسی اطلاق قاعده تقدیم» سخن خواهیم گفت.

فما ورد منه في القرآن قوله تعالى: [وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ] [الحشر، ۵۹: ۲]، فإنه إنما قال ذلك ولم يقل: "وظنوا أن حصونهم تمنعهم أو مانعتهم" لأن في تقديم الخبر الذي هو "مانعتهم" على المبتدأ الذي هو "حصونهم" دليلاً على فرط اعتقادهم في حصانتها وزيادة وثوقهم بمنعها إياهم... ومن تقديم خبر المبتدأ قوله تعالى: [أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنُ الْهَيْتِي يَا إِبْرَاهِيمُ] [مريم، ۱۹: ۴۶]، فإنه إنما قدم خبر المبتدأ عليه في قوله: [أَرَاغِبُ أَنْتَ] ولم يقل: "أأنت راغب"، لأنه كان أهم عندهم وهو به شديد العناية، وفي ذلك ضرب من التعجب والإنكار لرغبة إبراهيم عن آلهته وأن آلهته لا ينبغي أن يرغب عنها، وهذا بخلاف ما لو قال: "أأنت راغب عن آلهتي" (همان: ۳۸).

برداشت وی از این دو آیه قرآن در تفاسیر دیگر نیز دیده می‌شود. در این تفاسیر نیز ادعای برداشت حصر و اختصاص نشده، و حتی زمخشری نیز تنها به مفهوم اهتمام اشاره کرده است:

فإن قلت: أي فرق بين قولك: "وظنوا أن حصونهم تمنعهم أو مانعتهم"، وبين النظم الذي جاء عليه؟ قلت: في تقديم الخبر على المبتدأ دليل على فرط وثوقهم بحصانتها ومنعها إياهم؛ وفي تصيير ضميرهم إسماء لـ "أن" وإسناد الجملة إليه، دليل على اعتقادهم في أنفسهم أنهم في عزة ومنعة لا يبالي معها بأحد يتعرض لهم أو يطمع في معارضتهم؛ وليس ذلك في قولك: "وظنوا أن حصونهم تمنعهم" (زمخشری، بی تا/ ۴: ۴۹۸).

دانشمندان دیگری چون زرکشی نیز تقديم خبر را از اسباب ایجاد معنی اختصاص دانسته‌اند و به همین دو آیه استشهاد کرده‌اند (زرکشی، ۱۳۹۱/ ۳: ۲۷۶). اشکالی که باقی می‌ماند این است که این دو آیه را می‌توان شاهی برای مبتدای وصفی نیز در نظر گرفت؛ از این رو، دلالتشان بر تقديم و حصر تمام نیست. همین اشکال را ابن ابی‌الحدید بر کلام ابن اثیر وارد کرده است:

أقول: إن "حصونهم" لا ترفع بأنه مبتدأ كما ظنه إلا على وجه ضعيف، والصحيح أنه فاعل، تقديره "وظنوا أنهم تمنعهم حصونهم"، فـ "مانعتهم" اسم فاعل معتمد على ما قبله لأنه في الحقيقة خبر مبتدأ، من حيث كان خيراً لـ "أن"،

و"أن" من شأنها أن تدخل على المبتدأ والخبر، ومتى كان اسم الفاعل خبراً لمبتدأ كل معتمداً عليه، فعمل فيما بعده عمل الفعل، كقولك: "زيد قائم أبوه" فـ "أبوه" رفع بالفاعلية، وليس بمبتدأ على القول الصحيح في صناعة العربية» (ابن أبي الحديد، بی تا/ ۴: ۲۵۲).

با این حال، به نظر می‌رسد بتوان تقديم خبر را از اسباب قصر دانست ولی نمی‌توان همیشه از آن مفهوم حصر و اختصاص برداشت کرد.

ج: تقديم مفعول

در میان بلاغت پژوهان اختلافی نیست که تقديم مفعول می‌تواند مفید معنی حصر و تخصیص باشد و از مثال‌ها و نمونه‌هایی که در باب تخصیص می‌آورند، به خوبی آشکار است که تقديم مفعول از قوی‌ترین مصداق‌های قاعده تقديم است. برای نمونه سکاکی چنین می‌گوید: «والتخصیص لازمٌ للتقديم ولذلك تسمع أئمة علم المعانی فی معنی: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] [الفتاحة، ۱: ۵] يقولون: نخصك بالعبادة لا نعبد غيرك ونخصك بالاستعانة منك لا نستعين أحدا سواك» (سکاکی، ۱۴۰۷: ۲۳۳).

ظاهراً تنها ابن‌ابی‌الحدید با این مسأله کنار نمی‌آید و همچنان بر عدم برداشت معنی حصر از تقديم پای می‌فشرد. وی در ردّ سخن ابن چنین می‌گوید:
قال المصنف [أى: ابن الأثير]: فأما تقديم المفعول على الفعل، فهو كقولك: "زيداً ضربت"، و"ضربت زيداً"، لأن اللفظ الأول يفيد أنك لم تضرب إلا زيداً خاصة، والثاني لا يقتضى ذلك... أقول: إننا لا ننكر أن قوماً من أهل العربية قد ذهبوا إلى هذا المذهب [وهو دلالة التقديم على الاختصاص والحصر]، ولكن أرباب النظر في هذه المباحث وهم الأصوليون لا يعرفون هذا، وقولهم فيه هو الصحيح المفسر، ولا فرق عندهم بين قولك: "ضربت زيداً" و"زيداً ضربت"، فى أن كلا اللفظين لا يدل واحد منهما على اختصاص الضرب بزید وحده (ابن‌ابی‌الحدید، بی تا/ ۴: ۲۴۷).

با این حال، منعی در اجرای قاعده تقديم بر مفعول به به چشم نمی‌خورد، مگر آنکه از اساس دلالت تقديم بر حصر را نپذیریم که این سخن دیگری است.

د: تقدیم ظرف

از سخنان برخی از مفسران چنین به دست می‌آید که ایشان تقدیم ظرف و جار و مجرور را نیز مفید حصر و تخصیص می‌دانند. برای نمونه، زمخشری که از برجسته‌ترین مفسران طرفدار قاعده تقدیم است، در تفسیر این سخن خداوند: [ذَلِكَ حَسْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ] (ق، ۵۰: ۴۴) می‌گوید: «تقدیم الظرف يدل على الاختصاص، یعنی: لا یتیسر مثل ذلك الأمر العظيم إلا على القادر الذات الذي لا يشغله شأن عن شأن» (زمخشری، بی‌تا/ ۴: ۳۶۹). یا در تفسیر آیه: [لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ] (تغابن، ۶۴: ۱) می‌نویسد: «قدم الظرفان ليدل بتقديمهما على معنى اختصاص الملك والحمد بالله عز وجل» (زمخشری، بی‌تا: ۵۴۷). چنین رویکردی را می‌توان در آیات دیگری نیز دید؛ برای نمونه، آنجا که متعلق جار و مجرور را برای برداشت معنی تخصیص، مؤخر در تقدیر می‌گیرد:

فإن قلت: بِمَ تعلقت الباء [فی قوله: بِسْمِ اللَّهِ] (الفاتحة، ۱: ۱)، قلت: بمحذوف، تقدیره "بسم الله اقرأ أو أتلو" ... فإن قلت: لم قدرت المحذوف متأخراً، قلت: لأن الأهم من الفعل والمتعلق به هو المتعلق به لأنهم كانوا يبدءون بأسماء ألهمتهم، فيقولون: "باسم اللات، باسم العزی"، فوجب ان يقصد الموحد معنى اختصاص اسم الله عز وجل بالابتداء وذلك بتقديمه وتأخير الفعل كما فعل في قوله: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ] [الفاتحة، ۱: ۵]، حيث صرح بتقديم الاسم ارادة للاختصاص (همان / ۱: ۴۵).

برداشت مفهوم حصر از تقدیم ظرف و جار و مجرور چنان بدیهی است که گاه تقدیم آنها را محل معنی کلام می‌دانند: «ولهذا [أى: لدلالة التقديم على الحصر] لم يقدم الظرف في قوله تعالى: [لَا رَيْبَ فِيهِ] [البقرة، ۲: ۲] لئلا يفيد ثبوت الريب في سائر كتب الله تعالى» (قزوينی، ۱۹۹۸: ۱۰۱).

ابن اثیر در المثل السائر آشکارا تقدیم ظرف و جار و مجرور را مفید معنی حصر می‌داند:

وهكذا يجرى الحكم في تقديم الظرف، كقولك: "إن إلى مصير هذا الأمر"، وقولك: "إن مصير هذا الأمر إلى". فإن تقديم الظرف دل على أن مصير الأمر

لیس إلا إلیک وذلك بخلاف قولک: "إن مصیر هذا الأمر إلی"، إذ یحتمل إیقاع الکلام بعد الظرف علی غیرک فیقال: "إلی زید أو عمرو أو غیرهما" (ابن اثیر، ۱۹۹۵/۲: ۳۵).

وی کمی بعد به چند آیه از قرآن کریم نیز استشهاد می کند:
 وعلی نحو منه جاء قوله تعالى: [إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ % ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ] [الغاشية، ۲۵-۲۶]، وكذلك جاء قوله تعالى: [يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ] [التغابن، ۶۴: ۱]، فإنه إنما قدم الظرفين ههنا في قوله: [لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ] ليدل بتقديمهما على اختصاص الملك والحمد بالله، لا بغير» (همان، ۳۹).

چنانکه پیشتر دیدیم، ابن ابی الحدید با استشهاد به آیه: [وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي] [انبیاء، ۲۱: ۳۱] و آیات دیگر سخن وی را نپذیرفته بود و حصر را برگرفته از سیاق کلام می دانست، نه از تقدیم (ابن ابی الحدید، بی تا/ ۴: ۲۵۷).

پرسشی که بلاغت پژوهان بدان پاسخ نداده اند این است که چگونه می توان از تقدیم ظرف و جار و مجرور با همه توسعی که دارد، مفهوم حصر را برداشت کرد؟ آیا تقدیم ظرف در شعر که مقتضی ضرورت است، نیز بر حصر دلالت می کند؟ چرا زمخشری در آیات بی شمار دیگری چون: [وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي] [انبیاء، ۲۱: ۳۱] که در آنها نیز تقدیم ظرف به چشم می خورد، سخنی از اختصاص و حصر به میان نیاورده است (زمخشری، بی تا/ ۳: ۱۱۵).

اما پاسخ بدین پرسش ها ساده است: همه آیاتی که به ادعای ایشان، تقدیم ظرف سبب پدید آمدن معنی حصر شده، پیشتر با توجه به دلایل کلامی^۱ و با توجه به سیاق، بر اختصاص دلالت داشته اند و تقدیم ظرف چیزی جز نشانه و قرینه ای بر این تخصیص نیست و چنانچه تقدیمی هم در کار نبود، می توانستیم بر این تخصیص استدلال کنیم. دیدیم که ابن ابی الحدید در پاسخ به ابن اثیر در آیه: [بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ]

۱. مقصود، دانش کلام است.

(زمر، ۳۳: ۶۶) چه گفت: «فالاختصاص مفهوم من سياق الكلام، لا من تقديم المفعول. ولو قال في هذا السياق: "بل اعبد الله"، لأفاد الاختصاص لا محالة، فلا تأثيرها هنا في الاختصاص المعلوم، لا لتقديم المفعول ولا لتأخيره» (ابن ابی الحديد، بی تا/ ۴: ۲۴۷). از اینجا است که تقدیم در آیاتی چون: [وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا] (انبیاء، ۲۱: ۳۱) دیگر معنی حصر نمی دهد، زیرا به هیچ روی از سیاق آیه چنین چیزی به دست نمی آید و علم کلام نیز مفهوم حصر را تأیید نمی کند.

افزون بر این، چنانچه توسع ظرف و جار و مجرور را نیز در نظر بگیریم و نیز توجه داشته باشیم که بسیاری از نمونه های تقدیم ظرف برای رعایت فواصل قرآنی و ضرورت های شعری است، دیگر جایی برای اجرای قاعده تقدیم در مورد جار و مجرور و ظرف باقی نمی ماند؛ برای نمونه، تقدیم در آیه: [وَلَئِن مُّنَّمٌ أَوْ قَتَلْتُمُ لِإِلَهِ اللَّهِ تُخْشَرُونَ] (آل عمران، ۳: ۱۲۸) تنها برای رعایت فواصل است به نظم آیات نگاه کنید:

[وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُنَّمٌ لِّمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ %
وَلَئِن مُّنَّمٌ أَوْ قُتِلْتُمْ لِإِلَهِ اللَّهِ تُخْشَرُونَ % فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ... إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ
الْمُتَّوَكِّلِينَ % إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ
بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ] (آل عمران، ۳: ۱۵۷-۱۶۰).

پیشتر هم گذشت که ابو حیان اندلسی تقدیم در این آیه را تنها به قصد اهتمام می دانست و ادعای زمخشری را در مورد دلالت آن بر اختصاص نمی پذیرفت.

ه: تقدیم حال

در جواز تقدیم حال بر عامل میان نحویان کوفه و بصره اختلاف است (ابن انباری، بی تا/ ۱: ۲۵۱)؛ اما گذشته از این، ابن اثیر چنانکه گفتیم، تقدیم حال را مفید معنی حصر می داند: «وَأما تقديم الحال فكقولك: "جاء ركباً زيداً"، وهذا بخلاف قولك: "جاء زيد ركباً"، إذ يحتمل أن يكون ضاحكاً أو ماشياً أو غير ذلك» (ابن اثیر، ۱۹۹۵/ ۲: ۴۰).

ابن ابی الحديد بار دیگر بر وی خرده گرفته است و سخن وی را نپذیرفته است:

قال المصنفُ [أى: ابن الأثير]: وتقدیم الحال على ذی الحال یفید الاختصاص، نحو قولك: "جاء راکبا زید"، بخلاف ما إذا قلت: "جاء زیدُ راکبا"، فإنه لا یدلّ على ذلك، لجواز أن یرکب ضاحکا أو ماشیا أو غیر ذلك. أقول: أتزعم أنك إذا قلت: "جاء راکبا زید"، فإنک قد قصرت زیدا من دون سائر الأحوال والهیئات على الرکوب فقط، وأن ذلك ینفی کونه لابسا وضاحکا وجائعا وغیر ذلك من الأمور التي یحتمل أن یرکب علیها؟ فإن قال: نعم، قيل له: کیف زعمت ذلك، ولانفاة بین کونه راکبا وکونه على هذه الأوصاف، وأی دلالة فی تقدیم الحال على انتفاء غیرها؟ وهذا لغو من القول (ابن ابی الحدید، بی تا/ ۴: ۲۶۱).

افزون بر این، پیشتر گذشت که بحث از تقدیم و معنی حصر در تقدیم «معمول بر عامل» است، نه تقدیم «معمول بر معمولی دیگر» (زرکشی، ۱۴۲۱/۳: ۱۴۰؛ سبکی، عروس الأفرح / ۲: ۱۵۱). همچنین، نمی توان برای این دیدگاه ابن اثیر در کتاب های بلاغی یا تفسیری نمونه ای یافت. در قرآن کریم چند آیه به چشم می خورد که می توان آنها را شاهی بر تقدیم حال دانست؛ یکی از آنها سخن خداوند متعال در سوره صافات است: [أَيْفُكَا إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ] (صافات، ۳۸: ۸۶). درباره نقش نحوی «افکا» سه قول در کتاب های تفسیری مطرح است: ۱- مفعول له، ۲- مفعول به، ۳- حال.

اگر «افکا» را مفعول له فرض کنیم، کلمه «ألّهة» مفعول به می شود و از روی اهتمام (نه اختصاص / حصر) بر «تریدون» مقدم شده است. «افکا» نیز برای اهتمام بر «ألّهة» مقدم شده است. چنانچه «افکا» مفعول به باشد، کلمه «ألّهة» عطف بیان یا بدل از آن می شود و باز «افکا» به خاطر اهتمام بر «تریدون» مقدم شده است، مانند «ألّهة» آنگاه که مفعول به بود؛ اما در مورد نقش حال تنها گفته شده که می توان «افکا» را حال هم در نظر گرفت، ولی هیچ نظری درباره وجه تقدیم آن در این نقش ارائه نشده است. به سخن زمخشری در این باب نگاه کنید: [أَيْفُكَا] مفعول له، تقدیره: أتریدون ألّهة من دون الله إفکاً. وإنما قدّم المفعول [وهو "ألّهة"] على الفعل للعناية، وقدّم المفعول له على المفعول به؛ لأنه كان الأهمّ عنده أن یکافحهم بأنهم على إفک وباطل فی شرکهم. ویجوز أن یرکب إفکاً

مفعولاً، یعنی: اتریدون به إفکاً، ثم فسر الإفک بقوله: [الْهَيْهَ مَنْ دُونَ اللَّهِ] على أنها إفک فی أنفسها [وهذا یعنی أن "الْهَيْهَ" بدل أو عطف بیان من "إفکاً"] . ويجوز أن يكون حالاً، بمعنى: اتریدون آلهة من دون الله آفکین (زمخشری، بی تا/ ۴: ۵۰). با توجه به همه مشکلاتی که نظر ابن اثیر با آن مواجه است، نمی‌توان سخن او را درباره تقدیم حال و برداشت مفهوم حصر از آن پذیرفت.

وجه دیگری که در این زمینه قابل تصور است و مفسران به آن اشاره‌ای نکرده‌اند این است که این واژه را مفعول مطلق برای عامل محذوف «تأفک» تلقی کنیم، که در این صورت سالبه به انتفاع موضوع است و از مدار بحث خارج است؛ چه در این صورت چیزی بر چیزی مقدم نشده است؛ زیرا یکی از مواضع حذف عامل مفعول مطلق، جایی است که در کلام استفهام انکاری ذکر شده باشد.

و: تقديم استثنا

ظاهراً تنها کسی که از تقديم استثنا مفهوم حصر برداشت کرده، ابن اثیر است: «وأما الاستثناء فجاء هذا المجرى نحو قولك: "ما قام إلا زيدا أحد"، أو "ما قام أحد إلا زيدا"، والكلام على ذلك كالكلام على ما سبق» (ابن اثیر، ۱۹۹۵/۲: ۴۱). ابن ابی‌الحدید، چنانکه مذهب او است، این معنی را نپذیرفته و اختصاص را برگرفته از خود مفهوم استثنا می‌داند، نه از تقديم آن:

قال المصنف [أى: ابن الأثير]: والاستثناء المتقدم جار هذا المجرى، نحو قولك: "ما قام إلا زيدا أحد"، وإنه يدل على الاختصاص بخلاف قولك: "ما قام أحد إلا زيدا". أقول: لعمري إن قولك: "ما قام إلا زيدا أحد" يدل على اختصاص زيد بالقيام، لا لأجل تقديمه على الفاعل، بل لأجل الاستثناء الذي يدل على إخراج ما حكم به على غيره، فلولا اختصاصه بذلك لبطلت فائدة الاستثناء، ولكن هذا المعنى مطرد في حالتی تقديم زيد وتأخيره؛ لأن الاستثناء يدل في كلا الموضعين دلالة واحدة على اختصاص زيد بالقيام دون غيره؛ لأنه لو قام غيره لكذب في قوله: "إلا زيدا". ألا ترى أن من تحاول تكذيبه تقول له كذبت؛ لأن خالدا قد قام أيضا. فلا فرق في هذا الاختصاص بين تقديم المستثنى وتأخيره (ابن ابی‌الحدید، بی تا/ ۴: ۲۶۲).

آنچه از جست‌وجوی فراوان در کتاب‌ها به دست آمد، نادرستی سخن ابن اثیر را نشان می‌دهد، چه حتی یک مورد در کتاب‌های تفسیری، بلاغی، شروح دواوین و غیره نیافتیم که کسی از تقدیم استثنا مفهوم حصر برداشت کند؛ بر عکس، همانند ابن‌ابی‌الحدید، تقدیم و تأخیر استثنا را یکسان دانسته‌اند. برای نمونه، ابو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی (۳۹۳-۴۷۶هـ) در کتابی با نام *المهذب* که در فقه شافعی نگاشته، چنین گفته است:

وإن قدّم الاستثناء على المستثنى منه بأن قال: "أنت إلا واحدة طالق ثلاثاً"، فقد قال بعض أصحابنا إنه لا يصح الاستثناء فيقع الثلاث لأن الاستثناء جعل لاستدراك ما تقدّم من كلامه، ويحتمل عندي أنه يصح الاستثناء، فيقع طلقتان لأنّ التقدیم والتأخیر فی ذلك لغة العرب، قال الفرزدق يمدح هشام ابن إبراهيم بن المغيرة خال هشام بن عبد الملك:

وما مثله في الناس إلا مملكاً أبو أمه حتى أبوه يقاربه^۱

تقدیره: "وما مثله في الناس حتى يقاربه إلا مملكا أبو أمه أبو الممدوح (شیرازی، ۱۴۱۶: ۳، ۱۸).

ز: تقدیم تمییز

با همه جست‌وجویی که انجام گرفت، نتوانستیم کسی را بیابیم که به مسئله تقدیم تمییز اشاره کرده باشد؛ حتی ابن اثیر که نقش‌های نحوی حال و استثنا را به قاعده تقدیم افزوده بود به این نقش اشاره نکرده است. این بدان سبب است که براساس اجماع علمای نحو، تمییز به هیچ وجه بر عامل خود مقدم نمی‌شود، زیرا تمییز برای رفع ابهام پیش از خود به کار می‌رود و تقدیم آن بر ممیز با این هدف تعارض دارد. چکیده بررسی عمومیت این است که قاعده تقدیم همه گونه‌های نحوی را در بر نمی‌گیرد و تقدیم نقش‌هایی چون حال، استثنا و تمییز نمی‌تواند مفهوم حصر یا اختصاص را ایجاد کند. تقدیم ظرف هم که با تردیدی جدی روبه‌رو است. در این

۱. بیت را در چند نسخه از دیوان فرزدق جست‌وجو کرده‌ام، ولی بدان دست نیافتیم.

میان، تنها تقدیم فاعل، خبر، و مفعول به از اجماعی نسبی برخوردار است.

۲-۳- بررسی اطلاق قاعده تقدیم

مقصود از اطلاق قاعده این است که تقدیم بدون هیچ قید و شرطی بر حصر و اختصاص دلالت کند؛ به بیان دیگر هر گاه واژه‌ای بر واژه دیگر مقدم شود، بی‌درنگ معنی حصر از آن برداشت می‌شود. با اندک در میان کتاب‌های بلاغی و درنگی کوتاه بر مطالب یاد شده در می‌یابیم که قاعده تقدیم به هیچ روی اطلاق ندارد و برداشت مفهوم حصر و اختصاص از آن به شرط‌های گوناگونی و متعددی وابسته است. برخی از این شروط در کتاب‌های بلاغی و تفسیری و غیره ذکر شده‌اند و برخی دیگر را نیز ما به فهرست شروط خواهیم افزود. این شرط‌ها را به دو دسته «لفظی» و «معنوی» تقسیم می‌کنیم:

۲-۳-۱- شرط‌های لفظی

مقصود از شرط‌های لفظی آنهایی است که به قواعد دستوری و ساختار لفظی کلام نظر دارد. این شرط‌ها عبارتند از:

الف: تقدیم اصل نباشد: اگر اصل بر تقدیم یک واژه باشد، دیگر نمی‌توان اصطلاح «تقدیم» را برای آن به‌کاربرد. تقدیم در دیدگاه بلاغت پژوهان مستلزم این است که واژه‌ای در اصل مؤخر بوده یا بتوان فرض کرد که مؤخر بوده و سپس به اغراض بلاغی چون تخصیص و حصر مقدم شده باشد. این شرط از عبارت «حقه التأخیر» نیز به دست می‌آید. پیشتر نیز در «تقدیم فاعل معنوی» نیز توضیح دادیم که برای جمله‌هایی چون «زید قام» و «هو قام» دو اعتبار می‌توان فرض کرد: ۱- مسند الیه در اصل فاعل بوده و سپس مقدم شده است و در جایگاه مبتدا قرار گرفته؛ ۲- مسند الیه در اصل مبتدا بوده و جابه‌جایی صورت نگرفته است. از آنجا که اصل در مبتدا مقدم بودن است، چنانچه فرض را بر اعتبار دوم گذاشتیم دیگر نمی‌توانیم از تقدیم مفهوم حصر و تخصیص برداشت کنیم، حال آنکه تقویت و تأکید مضمون حکم آن مسجل است. سکاکی به‌خوبی این مسئله را توضیح داده است:

... وقولی فی الدرجة الأولى احترازٌ عن نحو: "أنا عرفت" و"أنت عرفت" و"زید عرف"، فإنَّ الفعل فيه يستند على ما بعده من الضمیر ابتداءً ثم بوساطة عود ذلك الضمیر على ما قبله يستند إليه فی الدرجة الثانية. وإذا سلكت هذه الطريقة، سلكت باعتبارین مختلفین: أحدهما أن یجرى الكلام على الظاهر وهو أن "أنا" مبتدأ و"عرفت" خبره، وكذلك "أنت عرفت" و"هو عرف" ولا یقدّر تقدیم وتأخیر،... و ثانيهما أن یقدّر أصل النظم "عرفت أنا" و"عرفت أنت" و"عرف هو"، ثم یقال: قدّم "أنا" و"أنت" و"هو". فنظم الكلام بالاعتبار الأول لا یفید إلا تقوی الحكم... وعلیه قوله عز وعلی: [وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ] [الفرقان، ۲۵: ۳] لیس المراد أن شیئاً سواهم لا یُخلَق، إنما المراد تحقیق أنهم یُخلَقون... وبالاعتبار الثاني یفید التخصیص. قال تعالی: [وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا يَتْلَمَهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ] [التوبه، ۹: ۱۰۱]، «المراد لا یعلمهم إلا الله ولا یطلع على أسرارهم غیره لإبطانهم الكفر فی سويداوات قلوبهم (سكاکی، ۱۴۰۷: ۲۲۱-۲۲۳). هر چند تمامی این موارد نیازمند تأمل و بررسی سیاق کلام است؛ چه آیاتی مانند: [هو أنشأكم من الأرض] (هود، ۱۱: ۶۴) و یا [والله خلقكم] (نحل، ۱۶: ۶۷) نیز که در آن مسندالیه بر مسند فعلی مقدّم شده است، مفید تخصیص هستند.

گذشته از بحث تقدیم فاعل معنوی، هر نقش نحوی دیگری نیز که تقدیم در آن اصل باشد، اگر در جایگاه اصلی خودش در نظر گرفته شود، نمی‌توان از مقدم بودن آن تخصیص برداشت کرد؛ برای نمونه در جمله «ضرب زیدُ عمراً» نمی‌توان گفت که «زیدُ» بر «عمراً» مقدم شده است و این تقدیم مفید تخصیص است زیرا اصل در فاعل تقدیم آن بر مفعول به است.

باید توجه داشت که دو اصطلاح «اصل» و «جوب» با یکدیگر تفاوت بسیار دارند و نباید آنها را با هم یکی انگاشت؛ مثلاً اصل در مبتدا تقدیم است ولی گاه این تقدیم واجب می‌شود و گاه ممنوع: «الأصلُ تقدیم المبتدأ وتأخیر الخبر... ویجوز تأخیره حیث لا مانع... ویجب التزام الأصل لأسباب...» (سیوطی، بی‌تا/ ۱: ۳۸۴)، یا اصل در مفعول به تأخیر است ولی گاه تقدیم آن واجب می‌شود: «الأصلُ

فی المفعول به التأخر عن الفعل والفاعل وقد یقدم علی الفاعل جوازاً ووجوباً وقد یقدم علی الفعل جوازاً» (همان / ۲: ۸).

ب: تقدیم وجوب نحوی نداشته باشد: در دستور زبان عربی گاه لازم است تا برخی از واژگان بر برخی دیگر مقدم داشته شوند. چنین تقدیم‌هایی هیچ‌گونه معنی بلاغی در خود ندارند و تنها برای تصحیح کلام صورت می‌گیرند. به دیگر سخن، چنانچه این تقدیم‌ها رعایت نشوند، کلام دچار ضعف تألیف یا مخالفت با قوانین نحوی می‌شود و در نتیجه، از دایره کلام فصیح خارج می‌گردد؛ برای نمونه، اگر تقدیم برای تصحیح ابتدای به نکره باشد، مانند: «فی الدار رجل»، واجب است که خبر بر مبتدا مقدم شود (همان / ۱: ۳۷۸). در این مثال نمی‌توان تقدیم ظرف را به قصد ایجاد مفهوم حصر دانست.

ج: تقدیم از نظر دستوری جایز باشد: اگر تقدیم جواز نحوی نداشته باشد، باز کلام دچار ضعف تألیف و مخالفت با قوانین دستوری می‌شود. برای نمونه، تقدیم خبر افعال ناقصه درحالی که معمولش مؤخر باشد جایز نیست؛ مثلاً نمی‌توان گفت: «قائماً کان زید أبوه» که در اصل چنین بوده: «کان زید قائماً أبوه» (همان: ۴۳۲).

د: تقدیم و تأخیر به یک معنی نباشند: برای نمونه دیدیم که تقدیم و تأخیر استثناً به یک معنی انگاشته شده است. در چنین مواقعی، تقدیم دیگر نمی‌تواند تغییری در مفهوم جمله ایجاد کند.

و: تقدیم بخشی از ساختار اصلی کلام نباشد: در برخی از ضرب المثل‌ها واژه‌ای بر واژه دیگر مقدم شده است. این تقدیم به هر انگیزه‌ای بوده، دیگر در ساختار ضرب المثل نمی‌تواند مفید تخصیص باشد؛ مثلاً، ضرب المثل مشهور «فی الصیف ضیعت اللبن» را نمی‌توان چنین تفسیر کرد: تنها در تابستان شیر را تباه کردی.

ه: برای رعایت فاصله یا ضرورت شعری نباشد: برخی از واژگان به قصد رعایت نظم و موسیقی کلام بر برخی از واژگان دیگر مقدم داشته می‌شوند. این مطلب را پیشتر نیز در بحث از تقدیم ظرف و جار و مجرور اشاره کردیم. ابن اثیر که خود یکی از هواداران سخت قاعده تقدیم است با توجه به این مسئله برخی از تقدیم‌ها را مفید معنی تخصیص نمی‌داند. او تقدیم واژگان در کلام را به دو بخش

تقسیم می‌کند: بخشی که برای ایجاد معنی تخصیص است؛ و بخشی که تنها برای رعایت نظم کلام صورت گرفته است. وی حتی یکی از مشهورترین نمونه‌های قاعده تقدیم، یعنی آیه پنجم سوره فاتحه، را مورد کنکاش قرار می‌دهد: وقال علماء البيان، ومنهم الزمخشريّ، «إنّ تقدیم هذه الصورة المذكورة إنما هو للاختصاص، وليس كذلك. والذي عندي فيه أن يستعمل على وجهين: أحدهما الاختصاص والآخر مراعاة نظم الكلام، وذاك أن يكون نظمه لا يحسن إلا بالتقديم وإذا أحر المقدم ذهب ذلك الحسن، وهذا الوجه أبلغ وأؤكد من الاختصاص... وأما الوجه الثاني الذي يختصّ بنظم الكلام فنحو قوله تعالى: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] [الفاتحة، ۱: ۵]، وقد ذكر الزمخشري في تفسيره أن التقديم في هذا الموضع قصد به الاختصاص، وليس كذلك فإنه لم يقدم المفعول فيه على الفعل للاختصاص وإنما قدم لمكان نظم الكلام لأنه لو قال: "نعبدك ونستعينك" لم يكن له من الحسن ما لقوله: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ]. ألا ترى أنه تقدم قوله تعالى: [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ % الرَّحْمَنَ الرَّحِيمِ % مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ] [الفاتحة، ۱: ۴-۱] فجاء بعد ذلك قوله: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ]، وذلك لمراعاة حسن النظم السجعي الذي هو على حرف النون. ولو قال: "نعبدك ونستعينك" لذهبت تلك الطلاوة وزال ذلك الحسن، وهذا غير خافٍ على أحد من الناس فضلاً عن أرباب علم البيان (ابن اثير، ۱۹۹۵/۲: ۳۶).

نکته‌ای که باید تذکر دهیم این است که تقدیم برای رعایت فاصله و حفظ سجع و موسیقی کلام با تقدیم برای افاده معنی تخصیص منافاتی ندارد، اما از آنجا که گفتیم دلالت تقدیم بر تخصیص بالوضع نیست بلکه بسته به ذوق و فحوای کلام و سیاق است، چنانچه احتمال برود که تقدیم یک واژه برای حفظ نظم کلام بوده، دیگر نمی‌توان تقدیم را به قصد تخصیص دانست زیرا تقدیم ظهور خود در این معنی را از دست می‌دهد. پیشتر نیز دیدیم که ابوحیان اندلسی در آیه: [وَلَيْسَ مِنْكُمْ أَوْ قَاتِلْتُمْ لِلَّهِ تَحْشُرُونَ] (آل عمران، ۳: ۱۲۸) با اینکه دلیل محکمی بر اراده معنی تخصیص از تقدیم وجود داشت و معنی نیز با آن سازگار بود، تقدیم «إلى الله» را تنها برای اهتمام دانست، نه تخصیص (ابوحیان، ۱۴۲۲/۳: ۱۰۳). در

این باره در بخش بعد بیشتر سخن خواهیم گفت.

۲-۳-۲ شرط‌های معنوی

مقصود از این دسته شروط، آنهایی هستند که برای فهم معنی حصر از عنصر تقدیم لازم است. چنانکه گذشت، دلالت تقدیم بر معنی حصر نه تنها وضعی و قراردادی نیست که بر پایه ذوق و توجه به بافت کلام است. در جمله «إن ضربتی ضربتک» با دیدن حرف «إن» می‌توان با یقین گفت که فعل دوم بر فعل اول معلق شده است؛ بدین معنی که تحقق «ضربتک» متفرع بر تحقق «ضربتی» است. این اطمینان و یقین از آنجا می‌آید که دلالت «إن» بر معنی شرط وضعی است، و در واقع یکی از تفاوت‌های حرف شرط «إن» و «إذا» نیز در این است که «إن» غالباً بر سر جملات و شرط‌هایی در می‌آید که در تحقق آنها شک و تردید وجود دارد (جز مواردی که عدول از آن واجد غرضی بلاغی است) در حالی که «إذا» بر سر شرطی در می‌آید که غالباً وقوع، آن حتمی است مگر آنکه غرضی بلاغی در میان باشد.

در «زیداً ضربت» چنین نیست و نمی‌توان تنها با تکیه بر تقدیم «زید» بر «ضربت» معنی حصر را به دست آورد.

با نگاهی کوتاه به مبحث «فی أسباب التقدیم والتأخیر» در کتاب البرهان زرکشی در می‌یابیم که تقدیم تنها به قصد ایجاد معنی تخصیص یا حصر انجام نمی‌گیرد^۱ و اسباب گوناگونی دارد که یکی از آنها تخصیص / حصر است؛ از این رو، چنانچه بخواهیم از تقدیم یک واژه مفهوم حصر برداشت کنیم، باید به دلالت تقدیم بر آن قطع (یا دست کم ظن) پیدا کنیم و از آنجا که دلالت تقدیم بر حصر / تخصیص وضعی نیست، تنها راه به دست آوردن قطع، توجه به شروط زیر است:

الف: تقدیم به قصد ایجاد حصر و تخصیص باشد: بر پایه این شرط، باید

۱. این نکته با مطالعه کتاب *مفتاح العلوم* سکاکی و دیگر کتاب‌های بلاغی چون *الإيضاح* خطیب قزوینی نیز مشخص می‌شود، ولی در *البرهان* فهرست کامل تری از اغراض تقدیم و تأخیر فراهم شده است.

بتوان اثبات کرد که تقدیم واژه می‌تواند برای ایجاد مفهوم حصر یا تخصیص باشد. به بیان دیگر، معنی حصر/تخصیص باید با سیاق متن جور در بیاید و امکان ادعای آن وجود داشته باشد؛ برای نمونه، دیدیم که اگر از تقدیم در آیه: [وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلِمًا هَدَيْنَا] (انعام، ۶: ۸۴) مفهوم حصر برداشت شود، معنی نادرستی از آن به دست می‌آید. توجه داشته باشیم که تحقق این شرط، بسته به درک معنی متن است و نباید آن را شرطی لفظی به‌شمار آورد.

ب: دلالت تقدیم بر اختصاص قصد شده باشد: پس از آنکه اثبات کردیم تقدیم در جمله یا متن مورد نظر ما می‌تواند برای ایجاد معنی حصر باشد، باید بتوان اثبات کرد که این معنی از سوی گوینده قصد هم شده است زیرا صرف این ادعا که معنی حصر با مفهوم متن ما سازگاری دارد، کافی نیست و باید با توجه به قراین گفت که گوینده چنین دلالتی را قصد هم کرده است. به قول اصولیان، باید دانست که گوینده در مقام بیان بوده یا خیر. بسیاری از آیات قرآن کریم هست که برداشت معنی حصر از آنها معنی ندارد، ولی از آنجا که مفسر نتوانسته است قصد متکلم بر ایجاد معنی تخصیص را اثبات کند، ترجیح داده که تقدیم را تنها به معنی اتمام بگیرد؛ مانند آنچه در آیه: [وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَلِإِلَهِ تَحْشُرُونَ] (آل عمران، ۳: ۱۲۸) گذشت.

ج: مانعی از دلالت تقدیم بر حصر/تخصیص نباشد (تقدیم ظهور در معنی تخصیص/حصر داشته باشد): افزون بر وجود مقتضی برای اجرای قاعده تقدیم، نباید مانعی از آن هم وجود داشته باشد؛ مثلاً، اگر تقدیم برای جلوگیری از التباس معنایی و پرهیز از درآمیختن معنی و پیچیدگی آن باشد، آشکار است که دیگر نمی‌توان برای آن ادعای ظهور در معنی تخصیص/حصر ادعا کرد. به بیان دیگر، هر احتمال دیگری که در کنار احتمال حصر/تخصیص مطرح شود، مانعی برای پیدایش ظهور برای قاعده تقدیم به‌شمار می‌آید. همچنین نباید قرینه‌ای لفظی یا معنایی بر عدم قصد حصر از تقدیم در عبارت وجود داشته باشد؛ برای نمونه، تقدیم‌هایی که وجوب نحوی دارند یا آنهایی که به قصد رعایت نظم کلام صورت می‌گیرند از این دسته به‌شمار می‌آیند.

نتیجه

با بررسی سخنان یاد شده از بلاغت پژوهان و مفسران در باب تقدیم به نتایج زیر دست یافتیم:

۱- قاعده تقدیم با سه واژه «تخصیص»، «حصر» و «اهتمام» نگاشته شده است و این سه گاه در بیان بلاغت پژوهان و مفسران به جای هم به کار رفته‌اند؛ از این رو پیش از ارائه هر گونه تفسیر از سخنان ایشان، باید از معنی استعمالی واژگان به کار رفته در کلام آنها آگاهی یافت.

۲- دلالت تقدیم بر «اهتمام» نزد همگان پذیرفته شده است، ولی دلالت آن بر تخصیص / حصر مورد اجماع نیست.

۳- دلالت تقدیم بر حصر وضعی و قراردادی نیست و بسته به ذوق، قراین کلامی، و بافت متن است.

۴- با توجه به اینکه اثبات نظری قاعده تقدیم با دشواری‌هایی روبه‌رو است و نیز شواهد قرآنی متعددی بر رد آن دلالت می‌کند، نمی‌توان دلالت تقدیم بر حصر / تخصیص را بپذیریم و بهتر است بگوییم تقدیم در عبارت‌هایی که معنی حصر از آنها به دست می‌آید، تنها نقش قرینه را بازی می‌کند و حصر از مفهوم کلام به دست می‌آید.

۵- برخلاف دیدگاه برخی از دانشمندان، قاعده تقدیم عمومیت و اطلاق ندارد و اجرای آن بسته به فراهم بودن چند شرط و نبود موانع است. این امر را وا می‌دارد تا قاعده تقدیم را اینگونه بازنویسی کنیم: «تقدیم ما حقه التأخیر یفید الاهتمام / الاختصاص، و قد یفید الحصر / الاختصاص».

منابع

- قرآن کریم
- البسیونی، عبدالفتاح فیود، (۱۴۰۷هـ)، علم المعانی دراسة بلاغیة و نقدیة لمسائل المعانی، قاهرة: مکتبة وهبة.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، (بی تا)، الفلک الدائر علی المثل السائر، تحقیق: أحمد الحوفی و بدوی طبانة. القاهرة: دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزیع.
- ابن اثیر، أبو الفتح ضیاء الدین نصرالله بن محمد، (۱۳۷۵ هـ)، الجامع الكبير فی صناعة المنظوم

- من الكلام والمنثور، تحقيق: مصطفى جواد، بغداد: مطبعة المجمع العلمي.
- ابن اثير، أبو الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد، (١٩٩٥)، المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت: المكتبة العصرية.
- ابن انباري، أبو البركات عبدالرحمن بن محمد، (بي تا)، الإنصاف في مسائل الخلاف بين النحويين البصريين والكوفيين، دمشق: دار الفكر.
- ابن حاجب، جمال الدين عثمان بن عمر، (١٤٢٥ هـ / ٢٠٠٥)، الايضاح في شرح المفصل للزمخشري، تحقيق: ابراهيم محمد عبدالله، دمشق: دار سعد الدين.
- ابن هشام، جمال الدين أبو محمد عبدالله بن يوسف، (١٩٨٥)، معنى اللبيب عن كتب الأعراب، تحقيق: مازن المبارك و محمد علي حمدالله. بيروت: دار الفكر.
- ابوحيان، محمد بن يوسف أندلسي، (١٤٢٢ هـ / ٢٠٠١)، البحر المحيط، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض. بيروت: دار الكتب العلمية.
- بيضاوي، ناصر الدين أبوسعيد عبدالله بن عمر، (١٤١٨ هـ)، أنوار التنزيل وأسرار التأويل، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- تفتازاني، سعد الدين مسعود بن عمر، (١٤١١ هـ)، مختصر المعاني، قم: دار الفكر.
- جرجاني، عبدالقاهر بن عبدالرحمن، (١٤٢٢ هـ / ٢٠٠١)، دلائل الإعجاز في علم المعاني، تحقيق: عبد الحميد هندواوي، بيروت: دار الكتب العلمية.
- رازي، فخر الدين محمد بن عمر، (١٤٢١ هـ / ٢٠٠٠)، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، بيروت: دار الكتب العلمية.
- زر كشي، محمد بن بهادر، (١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠)، البحر المحيط في أصول الفقه، تحقيق: محمد محمد تامر، بيروت: دار الكتب العلمية.
- زر كشي، محمد بن بهادر، (١٣٩١ هـ)، البرهان في علوم القرآن، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار المعرفة.
- زر كلي، خير الدين بن محمود، (٢٠٠٢)، الأعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، بيروت: دار العلم للملايين.
- زمخشري، أبو القاسم محمود بن عمر، (بي تا)، الكشاف عن حقائق التنزيل وعلوم القرآن، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- سبكي، أبو الحسن تقي الدين علي بن عبد الكافي، (بي تا)، فتاوى السبكي، بيروت: دار المعرفة.
- سبكي، أبو حامد أحمد بن علي بن عبد الكافي، (بي تا)، عروس الأفراح (إحدى الهوامش في كتاب شروح التلخيص)، بيروت: دار الكتب العلمية.
- سكاكي، أبو يعقوب يوسف بن أبي بكر، (١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧)، مفتاح العلوم، تحقيق: نعيم زرزور، بيروت: دار الكتب العلمية.

- سيويه، ابو البشر عمرو بن عثمان بن قنبر، (بى تا)، كتاب سيويه، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بيروت: دار الجيل.
- سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر، (بى تا)، الإتيقان فى علوم القرآن، تحقيق: مركز الدراسات القرآنية. المملكة العربية السعودية: مجمع الملك فهد.
- _____، (١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٥)، نواهد الأبيكار وشوارد الأفكار، المملكة العربية السعودية: جامعة أم القرى وكلية الدعوة وأصول الدين.
- _____، (بى تا)، همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع، تحقيق: عبد الحميد هنداوى. مصر: المكتبة التوفيقية.
- شيرازى، ابو اسحاق ابراهيم بن على، (١٤١٦ هـ / ١٩٩٥)، المهدب فى فقه الإمام الشافعى، تحقيق: زكريا عميرت، بيروت: دار الكتب العلمية.
- قزوينى، جلال الدين محمد بن سعد الدين، (١٩٩٨)، الإيضاح فى علوم البلاغة، بيروت: دار إحياء العلوم.
- مجلسى، محمد باقر، (١٤٠٤ هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت: مؤسسة الوفا.
- مطلوب، احمد، (٢٠٠٤)، معجم المصطلحات البلاغية وتطورها، لبنان: مكتبة لبنان ناشرون.
- هاشمى، احمد، (١٣٨٤ ش)، جواهر البلاغة، ترجمة محمود خورسندى و حميد مسجدسرايى، قم: انتشارات حقوق اسلامى.